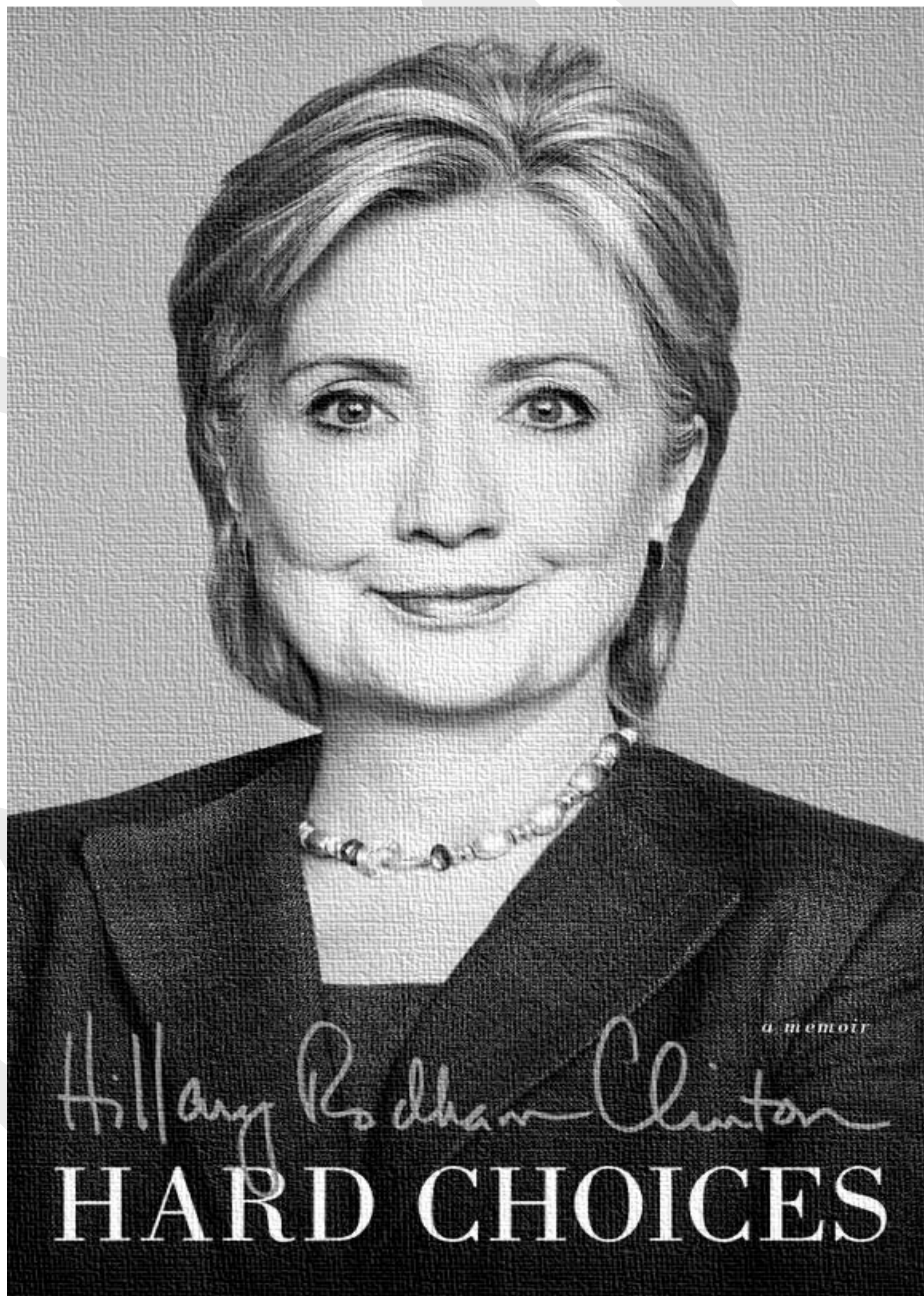
انتخاب‌های سخت

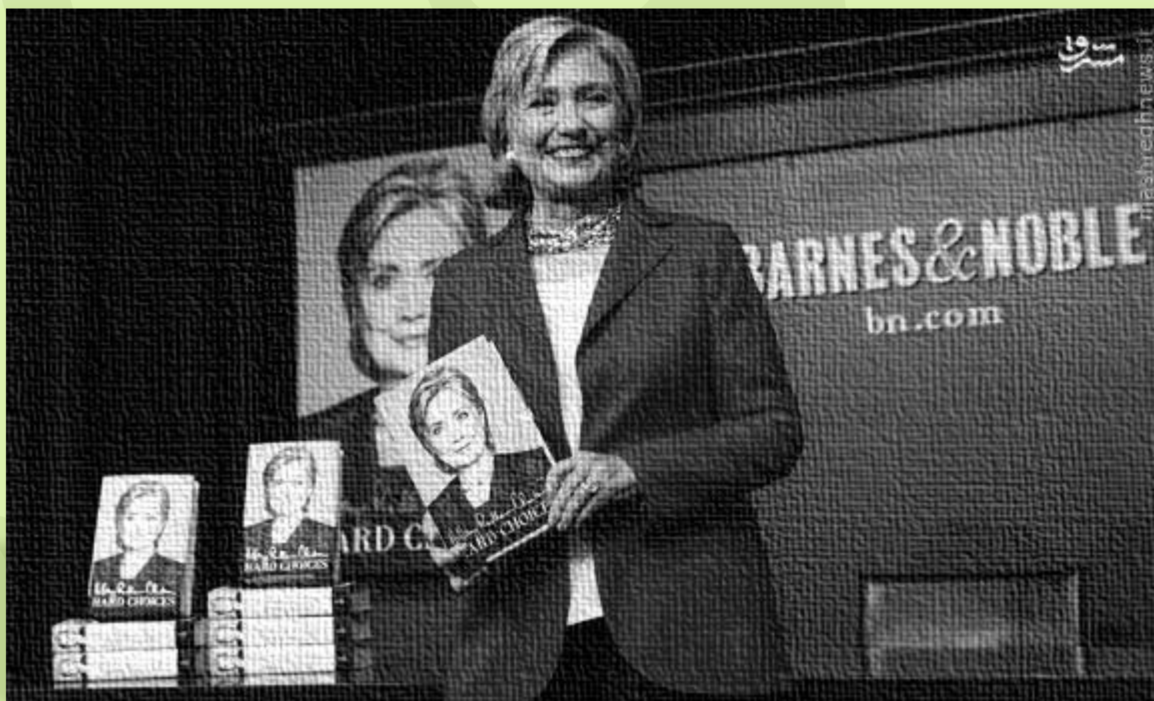
خاطرات هیلاری کلینتون   فصل هجدهم : ایران : تحریم‌ها و رازها



مقدمه

"هیلاری رودهام کلینتون" وزیر اسبق امور خارجه آمریکا در کابینه اول باراک اوباما و همسر "بیل کلینتون" چهل و دومین رئیس‌جمهور آمریکا است. کلینتون که نتوانست در سال ۲۰۰۸ میلادی نامزدی حزب دموکرات را برای شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری به دست آورد، به عنوان یکی از نامزدهای احتمالی انتخابات سال ۲۰۱۶ میلادی در نظر گرفته می‌شود. کلینتون در سال ۲۰۱۶ میلادی، ۶۹ ساله خواهد شد و نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد در صورتی که بخواهد وارد عرصه انتخابات شود و به عنوان نخستین رئیس‌جمهور زن آمریکا انتخاب شود، از حمایت قابل‌توجهی در میان دموکرات‌ها برخوردار خواهد بود.

هیلاری پس از ترک پست خود در وزارت خارجه آمریکا، در ۱۰ ژوئن ۲۰۱۴ کتاب خاطراتش را تحت عنوان "انتخاب‌های سخت" منتشر کرد. این کتاب به موضوعاتی همچون کشته شدن اسامه بن‌لادن، سرنگونی رژیم قذافی در لیبی، خروج نظامیان آمریکایی از افغانستان و عراق، انقلاب‌های عربی، سیاست‌های مرتبط با ایران و کره شمالی، افزایش قدرت چین و روابط با متحدان آمریکا می‌پردازد.



***

فصل هجدهم کتاب به بیان خاطرات کلینتون با موضوع ایران می‌پردازد که این فصل، "ایران: تحریم‌ها و رازها" نام دارد.

بخش اول

پادشاه عمان، استعداد زیادی در نمایش و درام دارد. در کاخی که توسط خود او طراحی شده بود، در "مسقط" پایتخت عمان و نزدیک نوک شبه جزیره عربستان، دور میز ناهاری فوق‌العاده اشرافی نشسته بودیم که صدای آشنای مارش "ناقوس آزادی" "ژان فیلیپ سوزا" را شنیدم. "سلطان قابوس" با قبای بلند و خنجر تشریفاتی روی کمربندش، و با عمامه رنگارنگ خود، لبخند زد و به بالای سرش نگاه کرد. در بالکن بالای سرمان، بخشی از ارکستر سمفونی سلطنتی عمان مشغول نواختن موسیقی بود.

این کار یک ژست عادی برای رهبری زیرک و مهربان بود که ارتباط خود با آمریکا را مغتنم می‌شمرد، عاشق موسیقی بود، و از قدرت مطلق خود برای مدرن‌سازی کشورش در طول بیش از چهار دهه حکومت، استفاده می‌کرد. با این حال، آن‌چه سلطان می‌خواست به من بگوید از نمایش گروه ارکست هم جذاب‌تر بود.

۱۲ژانویه ۲۰۱۱ بود، درست چند روز قبل از آن‌که بهار عربی، صفحه شطرنج جغرافیای سیاسی خاورمیانه را زیر و رو کند. من اندکی قبل، از یمن، همسایه جنوبی و بحران‌زده عمان آمده بودم، و قرار بود به زودی در یک کنفرانس منطقه‌ای در قطر شرکت کنم و به رهبران برخی کشورهای منطقه هشدار بدهم که بدون اصلاحات اقتصادی و سیاسی، رژیم‌هایشان "در شن و ماسه فرو خواهد رفت." اما امروز، تمرکز سلطان قابوس روی ایران بود.

مناقشه بر سر برنامه غیرقانونی هسته‌ای ایران، روز به روز بیش‌تر می‌شد، مسئله به تهدیدی فوری برای امنیت منطقه‌ای و جهانی تبدیل شده بود. دولت اوباما از سال ۲۰۰۹ استراتژی "دو رویکرد" فشار و تعامل را دنبال کرده بود، اما مذاکرات میان ایران و پنج عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد به علاوه آلمان (گروه ۵+۱) به جایی نمی‌رسید. احتمال درگیری نظامی و شاید حمله اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای ایران (به سبک حملاتش علیه عراق در سال ۱۹۸۱ و سوریه در سال ۲۰۰۷) بیش‌تر شده بود.



دیدار هیلاری کلینتون با سلطان قابوس

سلطان گفت: "من می‌توانم کمک کنم." او یکی از معدود رهبرانی بود که همه طرف‌ها به عنوان یک عنصر صادق قبول داشتند. روابط نزدیکی با واشنگتن، کشورهای خلیج [فارس]، و تهران داشت. پیشنهاد میزبانی مذاکرات مخفیانه و مستقیم میان آمریکا و ایران را برای حل موضوع هسته‌ای مطرح کرد. تلاش‌های قبلی برای مذاکره با رژیم دینی ایران شکست خورده بود، اما سلطان فکر می‌کرد او ممکن است شانسی برای تسهیل دستیابی به موفقیت داشته باشد. "محرمانه بودن" ضرورت داشت تا تندروها در هر دو کشور، نتوانند مذاکرات را قبل از آن‌که به جایی برسد، از مسیر اصلی منحرف کنند. اما آیا من هم تمایلی داشتم که این راه را امتحان کنم؟

از یک طرف، هیچ دلیلی برای اعتماد به ایرانی‌ها وجود نداشت. دلیلی هم نداشت تصور کنیم از هر فرصتی برای خریدن زمان و انحراف اذهان از فعالیت‌هایشان بهره‌برداری نخواهند کرد. مذاکرات جدید می‌توانست به ایرانی‌ها فرصت بدهد تا به سوی هدف خود در ساخت سلاح هسته‌ای و تهدید اسرائیل، کشورهای همسایه، و جهان خیز بردارند. هر امتیازی که ما در مذاکره پیشنهاد می‌دادیم، می‌توانست سال‌ها کار دقیق و تشکیل اجماع بین‌المللی برای تحریم‌های شدید و افزایش فشار علیه رژیم تهران را خنثی کند. از سوی دیگر، پیشنهاد سلطان می‌توانست بهترین شانس ما برای جلوگیری از تقابل نظامی و یا آینده‌ای غیرقابل‌قبول شامل یک ایران مسلح هسته‌ای باشد. نادیده گرفتن روش دیپلماسی می‌توانست ائتلاف گسترده بین‌المللی را که برای اعمال و اجرای تحریم‌ها علیه ایران ساخته بودیم، تضعیف کند.

اگرچه اتفاقاتی که طی سال‌های اخیر افتاده، باور این مسئله را سخت می‌کند، اما ایران زمانی یک متحد جنگ سردی برای آمریکا بود. "شاه" این کشور، تاج و تخت خود را مدیون کودتای سال ۱۹۵۳ با حمایت دولت "آیزنهاور" و علیه دولت منتخب و دموکراتیکی بود که تصور می‌شد طرفدار کمونیسم است. این کار آیزنهاور، یک اقدام طبیعی در چارچوب جنگ سرد بود که بسیاری از ایرانی‌ها هرگز آمریکا را به خاطر آن نبخشیده‌اند. دولت‌های دو کشور بیش از ۲۵ سال روابط نزدیکی داشتند، تا زمانی که سال ۱۹۷۹ فرا رسید و شاه مستبد با یک انقلاب مردمی سرنگون شد. بنیادگرایان شیعه به رهبری آیت‌الله روح‌الله خمینی خیلی زود قدرت را قبضه کردند و نسخه دینی خود را از "جمهوری اسلامی" بر مردم ایران تحمیل نمودند.

حاکمان جدید ایران به شدت با آمریکا مخالف بودند و ما را "شیطان بزرگ" نامیدند. در ماه نوامبر سال ۱۹۷۹، رادیکال‌های ایرانی به سفارت آمریکا در تهران یورش بردند و ۵۲ آمریکایی را ۴۴۴ روز گروگان گرفتند. این کار، نقض وحشتناک حقوق بین‌الملل و تجربه‌ای دردناک برای کشور ما بود.

یادم هست که هر شب در شهر "لیتل راک" اخبار را دنبال می‌کردم و تعداد روزهایی را می‌شمردم که گروگان‌گیری ادامه پیدا کرده بود و بحران همچنان ادامه داشت، بدون آن‌که بدانیم چه زمانی ممکن است پایان یابد. موضوع وقتی غم‌انگیزتر شد که مأموریت نجات ارتش آمریکا، با سقوط یک هلیکوپتر و هواپیما در بیابان و کشته شدن ۸ نیروی ارتشی تمام شد.



کارکنان سفارت آمریکا در تهران که به گروگان گرفته شده‌اند

انقلاب ایران به ده‌ها سال تروریسم دولتی منتهی شد. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و حزب‌الله (که نیروی نیابتی ایران بود)، در سراسر خاورمیانه و جهان حملاتی را انجام دادند. جنایات آن‌ها شامل بمب‌گذاری آوریل سال ۱۹۸۳ در سفارت آمریکا در بیروت لبنان می‌شد که ۶۳ نفر، از جمله ۱۷ آمریکایی در این حادثه کشته شدند. اکتبر همان سال، به پادگان نیروی دریایی آمریکا حمله کردند که در جریان آن ۲۴۱ آمریکایی کشته شدند. سال ۱۹۹۶ در برج‌های "خبر" عربستان سعودی بمب گذاری کردند که منجر به کشته شدن ۱۹ نفر از پرسنل نیروی هوایی آمریکا و زخمی شدن صدها نفر دیگر شد. ایران یهودیان و اسرائیلی‌ها را هم هدف گرفت. در سال ۱۹۹۴ یک مرکز فرهنگی اسرائیلی را در "بوئنوس آیرس" آرژانتین منفجر کردند که به کشته شدن ۸۵ نفر و زخمی شدن صدها نفر دیگر منجر شد.

وزارت امور خارجه آمریکا، بارها ایران را "فعال‌ترین حامی تروریسم" در جهان معرفی نموده و اسناد ارتباط این کشور با بمب‌گذاری‌ها، آدم‌ربایی‌ها، هواپیماربایی‌ها، و دیگر اقدامات تروریستی را ثبت و ضبط کرده است. راکت‌ها، سلاح‌های اتوماتیک، و خمپاره‌های ایران نیز برای کشتن نیروهای آمریکایی و همچنین شرکا و شهروندان ما در عراق و افغانستان مورد استفاده قرار گرفته است.

با توجه به این سابقه، آینده‌ای شامل ایران مجهز به سلاح اتمی، یک تهدید امنیتی جدی برای اسرائیل، همسایگان ایران در خلیج، و تمام جهان بود. به همین دلیل شورای امنیت سازمان ملل ۶ قطعنامه را از سال ۲۰۰۶ تصویب کرده و از ایران خواسته بود تا برنامه سلاح‌های هسته‌ای خود را متوقف کند و از پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای پیروی نماید. ایران هم مثل بیش از ۱۸۰ کشور دیگر، پیمانی را امضا کرده است که به کشورها حق داشتن انرژی هسته‌ای برای مقاصد صلح‌آمیز را می‌دهد، اما از کشورهایی که سلاح هسته‌ای دارند می‌خواهد خلع سلاح شوند و از کشورهایی که سلاح‌های هسته‌ای ندارند می‌خواهد تلاش برای رسیدن به این سلاح‌ها را کنار بگذارند. اجازه دادن به ایران برای رسیدن به سلاح هسته‌ای و نقض این معاهده، می‌توانست سیل گسترش این سلاح‌ها را به راه بیندازد، اول در خاورمیانه و توسط حاکمان سنی رقیب ایران، و سپس در سراسر جهان.



جورج بوش با قرار دادن ایران در محور شرارت، فرصت گفتگو میان دو کشور را از بین برد

ما می‌دانستیم که ایران به‌رغم محکومیت‌ها و فشارهای جامعه بین‌المللی، سال‌ها برای رسیدن به فناوری و مواد لازم ساخت بمب، کار کرده است. اوایل سال ۲۰۰۳، این کشور حدود ۱۰۰ سانتریفیوژ برای غنی‌سازی اورانیوم داشت. غنی‌سازی یکی از دو راه تأمین سوخت سلاح‌های هسته‌ای است. راه دیگر پلوتونیوم است. سانتریفیوژها با سرعت فوق‌العاده‌ای می‌چرخند و اورانیوم را به اندازه‌ای غنی‌سازی می‌کنند که می‌توان از آن برای ساخت بمب استفاده کرد. این کار، یک فرایند دشوار و دقیق است که نیاز به هزاران سانتریفیوژ دارد.

در طول شش سال بعد، اعضای جامعه جهانی دچار اختلاف شده بودند و ایران هم اجازه دسترسی بین‌المللی به تأسیسات خود نمی‌داد و اطلاعات برنامه هسته‌ای خود را نیز تحویل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نمی‌کرد. همین باعث شد تا ایران دائماً برنامه هسته‌ای خود را گسترش دهد. زمانی که اوباما وارد کاخ سفید شد، ایران حدود ۵ هزار سانتریفیوژ داشت.

با وجود ادعای رهبران ایران مبنی بر این‌که برنامه هسته‌ای این کشور برای مقاصد صرفاً صلح‌آمیز علمی، پزشکی، و تجاری است، دانشمندان ایران در صدها پناهگاه مخفی که در اعماق کوه‌ها ساخته شده بود، مشغول به غنی‌سازی اورانیوم در سطح و مقداری بودند که منجر شد مردم عاقل درباره اهداف تهران دچار سوءظن‌هایی منطقی شوند.

طی یک دوره کوتاه در اواخر دهه ۱۹۹۰، این امید به وجود آمد که ایران ممکن است روش خود را تغییر دهد. در سال ۱۹۹۷، ایرانی‌ها "محمد خاتمی" را که فردی نسبتاً میانه‌رو بود، به عنوان رئیس‌جمهور انتخاب کردند. وی در مصاحبه تلویزیونی با یک شبکه آمریکایی گفت می‌خواهد "دیوار بی‌اعتمادی" میان ایران و آمریکا را خراب کند. دولت "کلینتون" در پی حمله به برج‌های "خبر" طبیعتاً محتاط شده بود، اما با قدم‌های متقابل به این اظهارات پاسخ داد، از جمله در یک پیام ویدیویی به مناسبت عید فطر (جشنی در پایان ماه مبارک مسلمانان موسوم به رمضان) از ایران نام برد و گفت: "امیدوارم به زودی، روزی بیاید که بتوانیم بار دیگر از روابط خوب با ایران بهره ببریم".



"مادلین آلبرایت" وزیر امور خارجه اسبق آمریکا

دولت آمریکا چند بار امتحان کرد تا گفتگو با ایران را آغاز کند، از جمله نامه‌ای که به دست پادشاه عمان (دوست دوجانبه ما) تحویل تهران شد. سال ۲۰۰۰، "مادلین آلبرایت" وزیر امور خارجه آمریکا، یک "شاخه زیتون" دیگر هم به شکلی عمومی‌تر به سمت ایران دراز کرد و به طور رسمی به خاطر نقش آمریکا در کودتای ۱۹۵۳ ایران عذرخواهی خود و برخی تحریم‌های اقتصادی خاص علیه تهران را کاهش داد. این در حالی بود که ایران هرگز قدمی برای نزدیک شدن به آمریکا برنداشت که تا حدی به خاطر محدود شدن آزادی عمل خاتمی به وسیله تندروها بود.

زمینه برای تشویق خاتمی به ارتباط با آمریکا با امید همکاری با واشنگتن در افغانستان (که با ایران مرز مشترک داشت) پس از ۱۱ سپتامبر می‌توانست آماده شود، اما سخنرانی بوش در سال ۲۰۰۲ که ایران، عراق و کره شمالی را "محور شرارت" نامید، تمام فرصت‌ها را برای ادامه گفتگو میان دو کشور در آن زمان از بین برد.

از این زمان، اروپایی‌ها رهبری مذاکره با ایران بر سر برنامه هسته‌ای را به عهده گرفتند، اما این مذاکرات هم در سال ۲۰۰۵ و زمانی متوقف شد که خاتمی، با محمود احمدی‌نژاد جایگزین شد. احمدی‌نژاد یک پرخاشگر منکر هولوکاست بود که تهدید کرده بود اسرائیل را از نقشه محو کند و در هر فرصتی به غرب توهین می‌کرد.

من به عنوان یک سناتور نماینده نیویورک در دوران ریاست‌جمهوری بوش، از افزایش فشارها بر رژیم تهران و عوامل نیابتی‌اش حمایت کردم، و به اعمال تحریم‌ها علیه ایران و معرفی رسمی سپاه پاسداران به عنوان یک سازمان تروریستی رأی دادم. بارها و بارها اعلام کردم: "ما نمی‌توانیم، به نفعمان نیست، نباید به ایران اجازه بدهیم سلاح هسته‌ای بسازد یا به دست بیاورد." با این حال، تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا بدون اجماع گسترده بین‌المللی تأثیر کمی در جلوگیری از اقدامات ایران داشت.

در مقاله سال ۲۰۰۷ خود در مجله "فارن افیرز" نوشتم: "دولت بوش حاضر به صحبت با ایران در مورد برنامه هسته‌ایش نیست. ترجیح می‌دهد از رفتار بد چشم‌پوشی کند نه این‌که با آن مقابله کند... اگر ایران به تعهدات خود و اراده جامعه بین‌المللی پایبند نباشد، تمام گزینه‌ها باید روی میز باقی بماند." واژه "گزینه‌ها" بدون آن‌که معنای خاص داشته باشد، این برداشت را ایجاد می‌کرد که گزینه‌ها شامل اقدام نظامی احتمالی نیز می‌شود، اگرچه من تأکید داشتم که گزینه اول باید دیپلماسی باشد. هر چه باشد، اگر آمریکا توانست با اتحاد جماهیر شوروی در اوج جنگ سرد و زمانی مذاکره کند که هزاران موشک خود را به سوی شهرهای ما نشانه رفته بود، نباید بترسیم از این‌که در شرایط مناسب، با دیگر دشمنان خود مثل ایران گفتگو کنیم.

صحبت درباره احتمال اقدام نظامی و در عین حال تلاش در جهت دیپلماسی و خویشتن‌داری، به معنای برقراری یک تعادل ظریف بود، اما به هیچ عنوان کار جدیدی محسوب نمی‌شد. سیاست خارجی مؤثر همیشه شامل استفاده همزمان از چوب و هویج بوده است و پیدا کردن توازن درست میان این دو بیش‌تر نیازمند هنر است تا علم.

بخش دوم

در اوج رقابت‌های انتخاباتی سال ۲۰۰۸ [بر سر کاندیداتوری حزب دموکرات در انتخابات ریاست‌جمهوری] سناتور اوباما گفت در سال اول ریاست‌جمهوری‌اش با رهبران ایران، سوریه، ونزوئلا، کوبا و کره شمالی "بدون پیش‌شرط" دیدار خواهد کرد. من از این مواضع انتقاد کردم: "به [مسیر] دیپلماسی برگردید، با این کشورها وارد تعامل شوید، اما به آن‌ها قول دیدار در سطح ریاست‌جمهوری را ندهید مگر آن‌که چیزی در ازایش بگیرید." کمپین اوباما در پاسخ، من را متهم کردند که خط بوش را دنبال می‌کنم و حاضر نیستم با دشمنان گفتگو کنم.

هیچ یک از این موضع‌گیری‌ها برای رأی‌دهندگان تعیین‌کننده نبود، اما طبیعت زندگی در محیط مبارزات انتخاباتی این‌گونه است. آوریل سال ۲۰۰۸ هم اقدام تحریک‌آمیز دیگری انجام دادم. به رهبران ایران هشدار دادم که اگر جلوی چشمان من [اگر رئیس‌جمهور شدم]، دست به حمله هسته‌ای علیه اسرائیل بزنند، آمریکا اقدام به تلافی خواهد کرد و "ما قادر خواهیم بود تا آن‌ها را کاملاً نابود کنیم." این حرف من، توجه تهران را جلب کرد و ایران حتی اعتراض رسمی خود را در این زمینه به سازمان ملل متحد تحویل داد.

پس از آن‌که اوباما [رئیس‌جمهور شد و] از من خواست وزیر امور خارجه شوم، شروع کردیم به صحبت درباره تدوین یک رویکرد مؤثرتر در قبال ایران. هدف ما شاید ساده بود، جلوگیری از توسعه سلاح‌های هسته‌ای توسط ایران، اما راه رسیدن به این هدف ابداً ساده نبود. اوایل سال ۲۰۰۹، به نظر می‌رسید ایران در حال پیشرفت در خاورمیانه است. حمله آمریکا به عراق، "صدام حسین" رقیب دیرینه ایران را از صحنه حذف کرده و به جای او دولتی شیعه را گذاشته بود که بیش‌تر به مذاق ایران خوش می‌آمد.

قدرت و اعتبار آمریکا در منطقه به سطح پایینی رسیده بود. حزب‌الله سال ۲۰۰۶ اسرائیل را به بن‌بست خونینی در لبنان گرفتار کرد، و حماس، [حتی] پس از حمله دو هفته‌ای اسرائیل در ژانویه سال ۲۰۰۹ هنوز محکم و پایدار، کنترل نوار غزه را به دست داشت. پادشاهان سنی خلیج[فارس] با ترس تماشا می‌کردند که ایران چگونه ارتش خود را می‌سازد، نفوذ خود را گسترش می‌دهد، و تهدید می‌کند که بر تنگه استراتژیک و حیاتی هرمز مسلط شود.

در داخل ایران، چنگال آهنی رژیم، بلامنازع بود و از صادرات پررونق نفت، لذت می‌بردند. احمدی‌نژاد، طاووسی جنگ‌جو بود که در صحنه نمایش بین‌المللی قدم می‌زد. با این حال، قدرت واقعی در اختیار آیت‌الله علی خامنه‌ای رهبر ایران بود که سال ۱۹۸۹ جایگزین [امام]خمینی شد و هرگز نفرت خود از آمریکا را پنهان نمی‌کرد. سپاه پاسداران تندرو، چنان قدرت قابل توجه و دارایی‌های گسترده اقتصادی در داخل ایران به دست آورده بود که به نظر می‌رسید این کشور در حال حرکت به سوی یک دیکتاتوری نظامی تحت پوشش رهبران دینی است. من وقتی متوجه این روند شدم، در سفرم به خلیج[فارس] ، امواجی [میان رهبران کشورهای عربی] در این‌باره ایجاد کردم.



مناظره اوباما و کلینتون برای کاندیداتوری حزب دموکرات در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۸

من و اوباما در مواجهه با این وضعیت دشوار، مصمم بودیم هم از تعامل و هم از فشار استفاده کنیم و یک انتخاب روشن مقابل رهبران ایران بگذاریم: اگر به تعهدات خود پایبند بودند و نگرانی‌های جامعه بین‌المللی در مورد برنامه هسته‌ای خود را رفع می‌کردند، می‌توانستند از بهبود روابط بهره‌مند شوند. اگر از این کار خودداری می‌کردند، با انزوای بیش‌تر و عواقب دردناک‌تری از قبل روبه‌رو می‌شدند.

یکی از اولین حرکات اوباما، ارسال دو نامه خصوصی به آیت‌الله خامنه‌ای و ارائه یک پنجره جدید دیپلماتیک بود. وی همچنین پیام‌های ویدیویی با خطاب مستقیم به مردم ایران ضبط کرد. مانند تلاش‌های ده سال قبل شوهرم ["بیل کلینتون"]، این آزمایش‌ها هم با دیوار سنگی در تهران مواجه شد. هیچ یک از ما این توهم را نداشتیم که ایران قرار است رفتار خود را تنها به دلیل این‌که رئیس‌جمهور جدید آمریکا مایل به گفتگو است، تغییر دهد، اما معتقد بودیم تلاش برای تعامل می‌تواند موضع ما را در اعمال تحریم‌های شدیدتر، در صورت رد پیشنهادهایمان توسط ایران، تقویت کند. بقیه جهان می‌دیدند که ایرانی‌ها، نه آمریکایی‌ها، هستند که سرسختی می کنند. به این ترتیب احتمال آن‌که از افزایش فشار بر تهران حمایت کنند، بیش‌تر می‌شد.

ابتدا امکان همکاری درباره افغانستان را بررسی کردیم. پیش‌تر، در سال ۲۰۰۱ و روزهای اول جنگ، مذاکراتی مقدماتی [بین مقامات وقت دو کشور] در مورد همکاری برای ریشه‌کن کردن تجارت مواد مخدر و ایجاد ثبات در این کشور انجام شده بود. با این حال، از آن زمان به بعد، ایران بسیار کم‌تر نقش سازنده‌ای در این خصوص بازی کرده بود. پیش از یک کنفرانس بزرگ بین‌المللی با موضوع افغانستان که توسط سازمان ملل متحد در لاهه و اواخر ماه مارس سال ۲۰۰۹ برگزار می‌شد، باید انتخاب می‌کردم که آیا از تصمیم سازمان ملل برای دعوت از ایران حمایت کنم یا نه. پس از مشورت با متحدان‌مان در ناتو، کنفرانس را "جلسه‌ای زیر چادر با همه طرف‌هایی که در افغانستان سرمایه و منافع دارند" توصیف کردم. به این ترتیب، راه برای حضور ایران باز می‌ماند. اگر در کنفرانس شرکت می‌کردند، اولین برخورد مستقیم ما شکل می‌گرفت.

در نهایت، تهران معاون وزیر امور خارجه خود را به لاهه فرستاد، که سخنرانیش شامل برخی ایده‌های مثبت برای همکاری می‌شد. من با این دیپلمات ایرانی ملاقات نکردم، اما "جیک سالیوان" [مشاور ارشد دولت در مذاکرات هسته‌ای با ایران] را فرستادم تا با او صحبت کند و مسئله همکاری مستقیم درباره افغانستان را مطرح کند.



اوباما با کلینتون و سالیوان مشورت می‌کند

سالیوان همچنین شخصاً نامه‌ای را به دیپلمات ایرانی تحویل داد که حاوی درخواست آزادی سه آمریکایی بازداشت‌شده در ایران بود: یک مأمور بازنشسته اف‌بی‌آی به نام "رابرت لوینسون"، یک دانشجوی دوره کارشناسی ارشد به نام "عشا مؤمنی"، و یک روزنامه‌نگار آمریکایی با اصالت ایران-ژاپنی به نام "رکسانا صابری". صابری تنها چند روز پس از انتصاب من به سمت وزارت خارجه در ژانویه سال ۲۰۰۹، در تهران دستگیر و متهم به جاسوسی شد. پس از اعتصاب غذای او و لابی مداوم آمریکا و کشورهای دیگر، ماه مه بود که او را آزاد کردند. پس از آزادی به وزارت خارجه آمد تا با من دیدار کند و در مورد مصیبت دلخراش خود به من توضیح بدهد. "رابرت لوینسون" هنوز در بازداشت به سر می‌برد. "عشا مؤمنی" که به قید وثیقه آزاد شده بود اما اجازه خروج از کشور نداشت، بالأخره آگوست سال ۲۰۰۹ اجازه بازگشت به آمریکا را پیدا کرد.

در همان کنفرانس لاهه، "ریچارد هالبروک" [فرستاده ویژه آمریکا در امور افغانستان و پاکستان] ملاقات کوتاهی با دیپلمات ایرانی و دور میز ناهار رسمی داشت، هرچند ایرانی‌ها بعدها این برخورد را انکار کردند.

نیمه دوم سال ۲۰۰۹ پر از تحولات غیرمنتظره‌ای بود که بحث‌های بین‌المللی در مورد ایران را به طور چشم‌گیری تغییر داد. اول، انتخابات ایران بود. ماه ژوئن، احمدی‌نژاد پیروز انتخابات ریاست‌جمهوری اعلام شد، انتخاباتی که از هر لحاظ، اشکالات عمیق داشت، اگر نگوییم تماماً تقلب بود. جمعیت زیادی در خیابان‌های تهران و سراسر کشور در اعتراض به نتایج انتخابات جمع شدند. لحظات غافل‌گیرکننده‌ای بود. طبقه متوسط ایران به دنبال دموکراسی بودند که انقلاب سال ۱۹۷۹ وعده داده بود، اما هرگز محقق نشده بود.

اعتراضات شدت گرفت و به "جنبش سبز" مشهور شد. میلیون‌ها ایرانی در یک نمایش بی‌سابقه برای ابراز مخالفت به خیابان‌ها ریختند. بسیاری از آن‌ها حتی خواستار پایان کار رژیم شدند. نیروهای امنیتی با خشونتی وحشیانه واکنش نشان دادند. شهروندانی که مسالمت‌آمیز راهپیمایی می‌کردند، با باطوم مورد ضرب و جرح قرار می‌گرفتند و دسته‌جمعی دستگیر می‌شدند. مخالفان سیاسی محاصره می‌شدند و مورد آزار قرار می‌گرفتند. چندین نفر نیز کشته شدند. مردم سراسر جهان از دیدن فیلم زن جوانی که در خیابان به ضرب گلوله کشته شد، وحشت کرده بودند. خشونت، تکان‌دهنده بود، اما سرکوب، با سابقه [تعدی‌های] بی‌پایان حقوق بشری رژیم هم‌راستا بود.



"ریچارد هالبروک" فرستاده ویژه آمریکا در امور افغانستان و پاکستان

درون دولت اوباما بحث ما در این‌باره بود که چگونه به این وضعیت واکنش نشان دهیم. پس از آن‌که تظاهرات شدت گرفت و قبل از آن‌که شدیدترین سرکوب‌ها آغاز شود، من [در رسانه‌ها] اعلام کردم: "ما در حال نظاره وضعیت در ایران هستیم، اما مانند سایر کشورهای جهان منتظریم ببینیم مردم ایران چه تصمیمی می‌گیرند. بدون شک امیدواریم که نتیجه، نشان‌دهنده اراده واقعی و تمایل مردم ایران باشد."

ارتباط‌های ما در ایران اصرار داشتند که تا جایی که ممکن است در این‌باره سکوت کنیم. نگران بودند که اگر آمریکا در حمایت از تظاهرکنندگان صحبت کند، یا آشکارا سعی نماید خود را وارد مسئله کند، رژیم فرصت پیدا کند تا با اعتراضات به عنوان یک توطئه خارجی، برخورد کند. بسیاری از تحلیلگران اطلاعاتی و کارشناسان حوزه ایران ما هم با این نظریه موافق بودند. با این حال، هنوز هم به شدت وسوسه می‌شدیم تا بایستیم و حمایت خود از مردم ایران و انزجارمان از تاکتیک‌های سرکوب‌گرانه رژیم را اعلام کنیم. به نظرمان می‌رسید نقشی که آمریکا باید در راستای ارزش‌های دموکراتیک‌مان بازی کند، اعلام این مواضع بود.

بعد از گوش دادن به تمام استدلال‌ها، رئیس‌جمهور با اکراه تصمیم گرفت که آمریکا برای خدمت به آرمان‌های مردم ایران بهتر است وارد این بحران نشود. این تصمیم تاکتیکی، اگرچه دشوار بود، اما با چشم باز گرفته شد. به‌رغم باور برخی از مفسران در آن زمان، تصمیم رئیس‌جمهور به این خاطر نبود که بیش‌تر به تعامل با رژیم اهمیت می‌داد تا ایستادن مقابل آن. مسئله انجام آن چیزی بود که اعتقاد داشتیم برای معترضان و برای دموکراسی بهتر است، همین. در پشت صحنه، تیم من در وزارت خارجه مداوم با فعالان در ایران در تماس بود مداخله‌ای اورژانسی هم برای جلوگیری از تعطیلی توییتر به منظور تعمیر و نگهداری، انجام داد. اگر توییتر قطع می‌شد، معترضان از یک ابزار کلیدی ارتباطی محروم می‌شدند.

وقتی به گذشته نگاه می‌کنم، می‌بینم شاید خویشتنداری ما، تصمیم درستی نبود. باعث نشد که رژیم بی‌رحمانه "جنبش سبز" را خرد نکند، رویدادی که تماشای آن بیش از حد دردناک بود. انتشار پیام‌های پر سر و صداتر از سوی آمریکا احتمالاً نتیجه را تغییر نمی‌داد و شاید حتی به آن شتاب می‌بخشید، اما در حال حاضر هیچ راهی وجود ندارد که بفهمیم آیا می‌توانستیم تغییری در این روند ایجاد کنیم یا نه. من تأسف خوردم که با صدای بلندتر و با لحن شدیدتر صحبت نکردیم و دیگران را به انجام این کار دعوت نکردیم. بنابراین پس از سرکوب [جنبش سبز] در ایران، تلاش‌ها برای ارائه ابزار و فناوری فرار از سرکوب و سانسور دولتی به فعالان طرفدار دموکراسی را افزایش دادم. طی چند سال بعد، ده‌ها میلیون دلار سرمایه‌گذاری کردیم و بیش از ۵۰۰۰ فعال را در سراسر جهان آموزش دادیم.



تا ماه سپتامبر، [آیت الله]خامنه‌ای و احمدی‌نژاد دوباره کنترل را در تهران محکم به دست گرفتند. با این حال، اکنون یک "نقطه جوش" [و ناآرامی] جدید به وجود آمده بود. بیش از یک سال، سازمان‌های اطلاعاتی غربی نقطه‌ای را تحت نظارت داشتند که اعتقاد داشتیم ایران در آن نقطه مشغول ساخت یک تأسیسات مخفی غنی‌سازی، زیر کوهی در نزدیکی شهر قم واقع در جنوب غربی تهران است. بعد از اشتباه اطلاعاتی در مورد سلاح‌های کشتار جمعی در عراق، طبیعی بود که در نتیجه‌گیری درباره ایران محتاط‌تر باشیم، اما این مسئله عمیقاً نگران کننده بود. تأسیسات مذکور تنها چند ماه دیگر اتمام می‌شد و اگر کار ساخت آن به پایان می‌رسید، به دلیل محل محافظت‌شده‌اش می‌توانست توان ایران را در ساخت بمب هسته‌ای بالا ببرد. هنگامی که ایرانی‌ها فهمیدند از فریب‌کاری آن‌ها آگاه شده‌ایم، سعی کردند روی آن سرپوش بگذارند. ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۹، بی‌سر و صدا و مختصر، نامه‌ای به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی دادند و به وجود یک پروژه آزمایشی کوچک در نزدیکی قم اعتراف کردند که قبلاً هرگز اشاره‌ای به آن نشده بود.

ما تصمیم گرفتیم به روش خود، حقیقت را افشا کنیم. رهبران جهان همان هفته برای نشست سالانه مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک جمع شده بودند. می‌دانستیم که افشای عمومی مسئله تأسیسات غنی‌سازی مخفی ایران در نزدیکی قم موجب سر و صدای زیادی می‌شود، که امیدوار بودیم از آن به نفع خودمان استفاده کنیم. مقرر شده بود که اوباما ریاست جلسه شورای امنیت در مورد امنیت هسته‌ای را به عهده داشته باشد. مذاکره‌کنندگان ۱+۵ نیز قرار بود دور جدیدی از مذاکرات را با ایران آغاز کنند. باید اطلاعاتی را که می‌خواستیم افشا کنیم، به دقت با متحدان انگلیسی و فرانسوی خود هماهنگ می‌کردیم تا قوی‌ترین اهرم فشار ممکن را مقابل هم ایرانی‌ها و هم کشورهایی که مستعد اعتماد به تهران بودند، به ویژه روسیه و چین، به دست بیاوریم. اگر کارمان را ماهرانه انجام می‌دادیم، این افشاگری انفجاری می‌توانست توازن دیپلماتیک را علیه ایران کند و جهت اعمال تحریم‌های شدیدتر بین‌المللی به ما کمک نماید.

درون سوئیت اوباما در هتل "والدورف آستوریا"، برای طراحی استراتژی‌مان دور هم جمع شدیم. یکی از گزینه‌ها این بود که رئیس‌جمهور یک سخنرانی دراماتیک انجام دهد و اطلاعات راجع به تأسیسات قم را در شورای امنیت افشا کند. این کار، دو خاطره معروف را زنده می‌کرد: یکی برخورد میان "آدلای استیونسون" سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد و همتای روسی او طی بحران موشکی کوبا، و دیگری سخنرانی رسوا شده "کالین پاول" وزیر خارجه [وقت آمریکا] در مورد سلاح‌های کشتار جمعی عراق. هیچ یک از این دو، خاطره‌ای نبود که بخواهیم مجدداً زنده کنیم. همچنین می‌خواستیم مطمئن شویم که کاملاً با متحدان‌مان هماهنگ کرده و آژانس، روس‌ها، و چینی‌ها را پیشاپیش در جریان گذاشته‌ایم. بنابراین تصمیم گرفتیم، جلسه شورای امنیت سازمان ملل را [برای افشاگری] انتخاب نکنیم.



هیئت‌های آمریکایی و روسی در هتل والدورف با هم دیدار می‌کنند

بعد از ظهر ۲۳ سپتامبر، اوباما، "جیم جونز" مشاور امنیت ملی، و من در [هتل] والدورف، یک ساعت با "دیمیتری مدودف" رئیس‌جمهور روسیه، "سرگئی لاوروف" وزیر خارجه این کشور، و "سرگئی پریخودکو" مشاور امنیت ملی مدودف، ملاقات و شواهدمان را در مورد [تأسیسات نزدیک] قم به آن‌ها ارائه کردیم. مدودف، بهار همان سال در لندن و در اولین جلسه بین دو رئیس‌جمهور [روسیه و آمریکا] اعتراف کرده بود که روسیه برنامه هسته‌ای ایران را دست‌کم می‌گرفته است، اما این اطلاعات جدید در مورد فریب‌کاری ایران باز هم روس‌ها را شوکه کرده بود. طی چهار سال وزارت خارجه من، تنها همین زمان بود که یادم هست لاوروف "فولادی" به نظرم متلاطم آمد و دیدم که به دنبال کلمات [برای اظهارنظر] می‌گردد.

از آن زمان به بعد، مدودف با اتخاذ مواضع سخت‌تر درباره ایران مطبوعات را شگفت‌زده کرد، مواضعی که تا به حال از روس‌ها نشنیده بودیم: "تحریم به ندرت به نتایج سازنده می‌رسد، اما در برخی موارد، تحریم اجتناب‌ناپذیر است." خبرنگاران اعضای کاخ سفید را سؤال‌پیچ می‌کردند تا بفهمند چه چیزی باعث این تغییر قابل‌توجه در لحن روسیه شده است، اما ما هنوز آماده علنی کردن خبر [تأسیسات] قم نبودیم.

برنامه این‌گونه شد که دو روز بعد، طی نشست سران "گروه ۲۰" در "پیتسبورگ"، جایی که بسیاری از رهبران جهان [که در جلسه شورای امنیت بودند] از نیویورک به آن‌جا سفر می‌کردند، خبر را اعلام کنیم. هنگامی که زمان مناسب فرا رسید، اوباما در کنار "گوردون براون" نخست‌وزیر بریتانیا و "نیکلا سارکوزی" رئیس‌جمهور فرانسه، پشت تریبون قرار گرفت. وی اعلام کرد: "اندازه و مشخاصت این تأسیسات در تضاد با یک برنامه صلح‌آمیز است. ایران دارد قوانینی را می‌شکند که همه کشورها باید رعایت کنند." از این پس، اتفاقات شتاب بیش‌تری پیدا کرد.

بخش سوم

اولین روز ماه اکتبر، نمایندگان ۱+۵ در ژنو با یک هیأت ایرانی دیدار کردند. من "ویلیام برنز" معاون وزارت خارجه را به نمایندگی از آمریکا برای ملاقات خصوصی با مذاکره‌کننده ایران فرستادم. ایران تحت فشارهای بین‌المللی موافقت کرد تا به بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی اجازه بازدید از تأسیسات مخفی نزدیک قم را بدهد، بازدیدی که اواخر همان ماه انجام شد.

مورد دوم در دستور کار ژنو، رآکتور تحقیقاتی تهران بود که در دهه ۱۹۶۰ توسط آمریکا برای تولید ایزوتوپ‌های پزشکی و استفاده از آن‌ها در تشخیص و درمان بیماری‌ها، به ایران داده شد. تابستان سال ۲۰۰۹، ایران گزارش داد که میله‌های سوخت هسته‌ایش برای تأمین توان رآکتور و تولید ایزوتوپ‌ها در حال اتمام است. اگرچه ایران ذخیره‌ای از اورانیوم با غنای پایین داشت، اما اورانیوم با غنای بالاتر را که برای میله‌های سوخت لازم بود، در اختیار نداشت. بنابراین از آژانس بین‌المللی انرژی اتمی درخواست کردند تا برای تأمین میله‌های سوختی در بازار آزاد به آن‌ها کمک کند.

این درخواست، نظر کارشناسان هسته‌ای آمریکا را به خوب جلب کرد. "رابرت آینهورن" مشاور وزارت خارجه، شروع به کار روی طرحی خلاقانه برای حل همزمان چندین مسئله در این‌باره نمود. اگر ایران، همه یا حداقل درصد قابل توجهی از ذخایر اورانیوم خود را به خارج از این کشور منتقل می‌کرد و در ازای این کار میله‌های سوختی دریافت می‌نمود که قابل استفاده در رآکتورهای تحقیقاتی بود، اما نمی‌توانستند از آن برای ساخت بمب استفاده کنند، چه می‌شد؟ به این شکل، نیازهای مشروع‌شان برطرف می‌شد و در عین حال، برنامه سلاح‌های هسته‌ایشان چند ماه، شاید حتی یک سال، عقب می‌افتاد. در صورتی که ایرانی‌ها می‌پذیرفتند، زمان بیش‌تری برای حرکت به سمت یک معامله جامع پیدا می‌کردیم، معامله‌ای که تمام نگرانی‌های ما را در مورد برنامه هسته‌ای ایران حل و فصل کند. اگر مقامات ایران امتناع می‌کردند، آرمان‌های واقعی‌شان آشکار می‌شد.

در ماه آگوست من این ایده را با "سرگئی لاوروف" وزیر خارجه روسیه در میان گذاشتم و گفتم خروج اورانیوم با غنای کم از ایران، تنش‌ها در منطقه را کاهش می‌دهد. امیدوار بودم اگر آمریکا و روسیه با یک‌دیگر همکاری کنند و وحدت از خود نشان دهند، ایرانی‌ها مجبور شوند به درخواست ما پاسخ [مثبت] بدهند. لاوروف موافقت کرد و گفت: "ما این درخواست را به طور جدی بررسی می‌کنیم. در اصل [این موضوع] حاضر به همکاری با شما هستیم."



مذاکرات کلینتون با "سرگئی لاوروف" در حاشیه نشست امنیت هسته‌ای سال ۲۰۱۰

مذاکرات ژنو زمانی بود که باید پیشنهادمان را روی میز می‌گذاشتیم و می‌دیدیم ایرانی‌ها چگونه واکنش نشان می‌دهند. در فرصت استراحت ناهار، برنز به "سعید جلیلی" مذاکره‌کننده ارشد ایران پیشنهاد کرد گفتگوی مستقیمی جدای از گروه بزرگ‌تر [۵+۱] داشته باشند. وقتی جلیلی موافقت کرد، برنز خلاصه شرایط پیشنهادی ما را به او ارائه کرد. جلیلی می‌دانست که با یک جامعه متحد بین‌المللی و پیشنهادی منصفانه و معقول مواجه است. چاره‌ای جز موافقت نداشت. آینهورن و معاون مذاکره‌کننده ایران، نکته به نکته جزئیات طرح را بررسی کردند. ایرانی‌ها همه بندها را پذیرفتند، به یک شرط: هیچ چیزی در این‌باره نباید علنی می‌شدف تا زمانی که به تهران برگردند و توافق انجام شده را باما‌فوق‌های خود در میان بگذارند.

هنگامی که مذاکره‌کنندگان دو طرف، اواخر همان ماه در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در وین دور هم جمع شدند، طرف ایرانی لحن خود را تغییر داد. گفتگوهای جلیلی در تهران به خوبی پیش نرفته بود. تندروها در دولت، شدیداً مقابل این معامله موضع گرفته بودند. طرف ایرانی می‌گفت حاضر است مقدار کم‌تری از اورانیوم غنای پایین خود را به معامله بگذارد و می‌خواستند همین مقدار را هم در بخشی دور افتاده داخل ایران ذخیره کنند، نه این‌که آن را به خارج از کشور بفرستند. هر دوی این‌ها غیر قابل قبول بود و هدف اصلی ما را ناکام می‌گذاشت، که می‌خواستیم به آن‌ها اورانیوم غنی‌شده کافی برای ساخت بمب را ندهیم. آژانس بین‌المللی انرژی اتمی اصرار کرد که به شرایط اولیه معامله برگردند، اما این اصرار هم بی‌فایده بود. جلسات وین با شکست به پایان رسید. معامله از بین رفت.

همان‌طور که اوباما در طول رقابت‌های انتخاباتی خود وعده داده بود، ما سعی کردیم با ایران تعامل کنیم. رئیس‌جمهور اکنون تصمیم گرفت زمان آن رسیده تا فشارها را افزایش دهد و گزینه مقابل رهبران ایران را تیزتر کند. با این حال، برای تحمیل عواقب واقعی به ایران لازم بود بقیه جهان به ما بپیوندد.

"سوزان رایس" سفیر ما در سازمان ملل متحد، گزارش داد که جلب رأی برای یک قطعنامه قوی [علیه ایران] در شورای امنیت، وزنه سنگینی خواهد بود. این همان چیزی بود که من از همتایان خارجی خود هم می‌شنیدم. "یانگ" وزیر امور خارجه چین ژانویه سال ۲۰۱۰ به من گفت: "ما فکر نمی‌کنیم، الآن زمان گفتگو در مورد تحریم‌ها علیه ایران باشد، وقتی تحریم‌ها در دستور کار قرار گرفت، ممکن است از سرگیری مذاکرات تا مدت قابل‌توجهی مشکل شود." بله، چین و روسیه با اصل این‌که ایران نباید اجازه ساخت و یا دسترسی به سلاح‌های هسته‌ای داشته باشد، موافق بودند، فقط حاضر نبودند کار زیادی برای جلوگیری از این مسئله انجام بدهند.



کلینتون با "یانگ" وزیر خارجه چین دیدار می‌کند

با این حال، من معتقد بودم اکنون که باد در حمایت از ما می‌وزد، ارزش دارد برای غلبه بر این مخالفت‌ها تلاش کنیم و تحریم‌های شدید و جدید را از طریق شورای امنیت تصویب نماییم. در تمام طول بهار سال ۲۰۱۰، به شدت تلاش می‌کردیم تا برای خود رأی جمع کنیم. من با تلاش‌های گسترده دیپلماتیک، خودم را غرق در این موضوع کردم، که من را یاد مذاکرات پشت پرده در مجلس سنا انداخت، با همه بازارگرمی‌ها و چانه‌زنی‌ها، گوش‌مالی‌ها، شمارش آراها، تقابل مداوم اصول با منافع شخصی، و سیاست‌های سخت‌گیرانه‌ای که در تصویب قانون‌های مهم داشتیم.

اگرچه توجه [کشورهای دنیا] عمدتاً متمرکز بر پنج عضو دائم شورای امنیت است، چون ما همگی قدرت وتوی هر قطعنامه‌ای را داریم، اما ده کرسی دیگر هم در شورا وجود دارد که میان دیگر کشورها به انتخاب مجمع عمومی و در دوره‌های دو ساله می‌چرخد. قطعنامه‌های شورای امنیت برای آن‌که تصویب شوند، باید مورد وتو قرار نگیرند، اما به رأی ۹ کشور از مجموع ۱۵ عضو شورای امنیت هم نیاز دارند. به این ترتیب، کشورهای کوچک صاحب کرسی مانند اوگاندا و لبنان بسیار مهم بودند. به این دلیل بود که من طی دوره چهار ساله‌ام [در وزارت خارجه]، به دنبال جلب نظر کشورهایی، مانند توگو، رفتم که به طور معمول، نقش مهمی در امور بین‌المللی ایفا نمی‌کنند، اما می‌دانستم در موقعیت‌های حیاتی، به رأی‌شان نیاز داریم.

جمع‌آوری ۹ رأی از ۱۵ عضو چموش شورا، کاری سخت بود. طی این دوره، در یکی از "جلسات استراتژی" متعدد من با "دیوید میلیبند" [رهبر مخالفان حزب حاکم فعلی در] انگیس، او به این نکته اشاره کرد که کافی نیست چین را متقاعد کنیم از وتو کردن قطعنامه خودداری کند، بلکه به منظور همراه کردن کشورهای مردد با خودمان، به کسب آرای حمایتی و مثبت هم نیاز داریم. وی گفت: "در غیر این صورت، طبق تخمین‌های ما از شمارش آرا، ممکن است به مشکل بخوریم... اگر آن‌ها [چینی‌ها از وتوی قطعنامه] خودداری کنند، این خطر وجود دارد که رأی نیجریه، اوگاندا، برزیل و ترکیه از دست بدهیم." من تخمین‌های خودم را داشتم و معتقد نبودم اوگاندا و یا نیجریه را از دست می‌دهیم. با این حال، برزیل و ترکیه داستان دیگری بودند. میلیبند در ادامه گفت: "هنوز نمی‌دانیم اگر چینی‌ها خودداری کنند، آیا روس‌ها به قطعنامه رأی خواهد داد یا نه." من جواب دادم: "ما معتقدیم که رأی می‌دهند، اما هزینه‌اش، ممکن است [پیشنهاد] یک قطعنامه ضعیف‌تر باشد." و گفتگوی خود را ادامه دادیم.



کلینتون در اوگاندا با "یوری موسونی" رئیس‌جمهور این کشور دیدار می‌کند

اواسط ماه آوریل، پیش "یوری موسونی" رئیس‌جمهور اوگاندا رفتم. احمدی‌نژاد قرار بود روز بعد و در قالب بخشی از ضدحمله دیپلماتیک طراحی شده برای جلوگیری از اعمال تحریم‌های جدید، به اوگاندا سفر کند. بنابراین بسیار مهم بود که من اول به سراغ موسونی بروم و رأی او را [به نفع خودمان] تضمین کنم. خوشبختانه من او را از سال ۱۹۹۷، زمانی که برای اولین بار به کشورش سفر کردم، می‌شناختم. من و همسرم از همان سال‌ها با او ارتباط داشتیم. من به او یادآوری کردم که دولت اوباما سعی کرد با ایران تعامل کند و جامعه بین‌المللی پیشنهادات صادقانه‌ای [به ایران] داد، اما ایران همه این درخواست‌ها را رد کرد، مقابل جامعه بین‌المللی ایستاد و به غنی‌سازی ادامه داد. همچنین به او هشدار دادم که اگر دیپلماسی شکست بخورد، نتیجه، راه‌حل نظامی است که هیچ‌کس نمی‌خواهد شاهد آن باشد. [به من] ثابت شده بود که این روش، استدلال قانع‌کننده‌ای برای بسیاری از کشورهای مردد است. به موسونی گفتم: "ما می‌خواهیم با شما همکاری کنیم و پیامی قوی به ایران بفرستیم و نشان دهیم این کشور هنوز فرصت تغییر رفتار دارد."

رئیس‌جمهور اوگاندا، فردی باتدبیر بود. گفت: "من (به احمدی‌نژاد) دو چیز خواهم گفت. اولاً، ما از حق همه کشورها در دسترسی به انرژی هسته‌ای برای مصارف برق و استفاده‌های دیگر حمایت می‌کنیم. دوماً، کاملاً با گسترش سلاح‌های هسته‌ای مخالف هستیم. این پیامی است که من در سخنرانی مکتوبم برای مراسم قرار داده‌ام. او [احمدی‌نژاد] را تشویق خواهم کرد که اگر چیزی برای پنهان کردن ندارد، درهای کشورش را به روی بازرسی‌ها باز کند." من روی نکته خودم تأکید کردم:"اگر به کارشناسان خود بگویید، گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را که مسائل در آن مطرح شده‌اند، به دقت بررسی کنند، [متوجه خواهید شد که] سخت است دچار سوءظن نشوید."

پاسخ داد: "من با شما موافقم. اگر ایران به سلاح‌های هسته‌ای برسد، عربستان سعودی و مصر هم همین کار را خواهند کرد. این مسئله، مستقیماً ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد و ما نمی‌توانیم از آن حمایت کنیم. من با رئیس‌جمهور [ایران] یک بحث جدی خواهد داشت." اوگاندا در نهایت، به تحریم‌ها رأی [مثبت] داد.

همان‌طور که میلیبند گفته بود، چین رأی حیاتی را داشت. اگر می‌توانستیم پکن را متقاعد کنیم به نفع ما رأی دهد، بقیه شورای امنیت هم احتمالاً خود به خود درست می‌شد. سوزان رایس و تیم او در نیویورک همراه با هیأت‌های نمایندگی دیگر [کشورها]، مشغول کار روی زبان [و لحت] قطعنامه بودند. چینی‌ها و روس‌ها دائماً تلاش می‌کردند شرایط قطعنامه را تضعیف کنند. ما برخی امتیازات را دادیم، اما هیچ دلیلی نمی‌دیدیم یک قطعنامه "بی‌دندان" دیگر تصویب کنیم.



کلینتون‌ها از مدت‌ها پیش با موسونی رئیس‌جمهور اوگاندا رابطه داشته‌اند

اوباما ماه آوریل، رهبرانی از سراسر جهان را برای یک نشست امنیت هسته‌ای، به واشنگتن دعوت کرد. او از این فرصت استفاده کرد، با "هو جینتائو" رئیس‌جمهور چین جلسه‌ای گرفت و در مورد ایران صحبت کرد. همین‌طور که دو رئیس‌جمهور در اتاقی خارج از طبقه اصلی ساختمان "مرکز همایش" نظرات خود را پس و پیش می‌کردند، من هم گوش می‌دادم. چین روابط تجاری گسترده‌ای با تهران داشت و در تأمین سوخت مورد نیاز برای رشد صنعتی سریع این کشور، به نفت ایران وابسته بود. "هو" موافق بود که ایران نباید سلاح‌های هسته‌ای به دست آورد، اما درباره اقداماتی مردد بود که ممکن بود بیش از حد تهاجمی باشد. در نهایت، دو رئیس‌جمهور توافق کردند اقدامات "قابل‌توجهی" صورت دهند، بدون آن‌که روشن کنند منظورشان دقیقاً چیست.

من مدتی بعد موضوع را با "دای بینگوئو" مشاور دولت چین دنبال کردم. این کشور هنوز هم بخش‌های مهمی از پیش‌نویس قطعنامه تحریم‌ها را رد می‌کرد، به ویژه، اقدامات معنادار درباره بخش اقتصادی و و فعالیت‌های بانکی که به طور مستقیم با فعالیت‌های غیرقانونی هسته‌ای ایران گره خورده بود. من به "دای" گفتم: "باید بگویم، پاسخ چین، اگرچه در جهت کمک‌کننده‌ای تغییر کرده است، اما هنوز هم با تلاش متقابلی که ما از گفتگوی "هو" با اوباما انتظار داشتیم، تفاوت دارد... اگر می‌خواهیم خطر رو به رشد درگیری در منطقه را کاهش دهیم و فضا را برای یک راه‌حل سیاسی آماده کنیم، نیاز به اقدامی سریع و متحد از طریق یک قطعنامه معنی‌دار [و مؤثر] داریم."

من گفتم که عدم وجود وحدت و عزم بین‌المللی، موجب تضعیف منافعی می‌شود که چین به دنبال آن‌هاست، از جمله حفظ ثبات در خاورمیانه، ثابت نگه داشتن قیمت نفت، و حفاظت از روند بازسازی اقتصاد جهانی. تأکید کردم: "ما می‌خواهیم جلوی حوادثی را بگیریم که در آینده از کنترل ما خارج می‌شوند."

"دای" اعتراف کرد که او هم [از وضعیت موجود] ناراضی است، اما همچنان خوش‌بین بود. تا آن زمان من هم همین وضعیت را داشتم. به گفتگو با چینی‌ها و روس‌ها ادامه دادیم. اختلاف‌ها داشت کم‌تر می‌شد و نظر می‌رسید داریم به توافقی نزدیک می‌شویم که دقیق‌ترین [و شدیدترین] تحریم‌های تاریخ را [به ایران] تحمیل می‌کرد.



اوباما با "هو جینتائو" رئیس‌جمهور چین دیدار می‌کند

چیزی نمانده بود به هدفمان برسیم که یک اتفاق غیرمنتظره دیگر افتاد. ۱۷ مه ۲۰۱۰، در یک کنفرانس مطبوعاتی موفق در تهران، رؤسای‌جمهور برزیل، ترکیه و ایران اعلام کردند بر سر مبادله اورانیوم غنای کم ایران با میله‌های سوخت راکتور به توافق رسیده‌اند. در ظاهر، این معامله شبیه پیشنهادی بود که ایران ماه اکتبر گذشته، رد کرده بود، اما در واقع معامله جدید دچار مشکلات عمیقی بود. در این معامله اشاره‌ای نشده بود که ایران غنی‌سازی اورانیوم را طی ماه‌های بعد از پیشنهاد قبلی [آمریکا] ادامه داده است و انتقال همان مقدار اورانیوم [تعیین‌شده در پیشنهاد آمریکا]، اکنون ذخیره قابل‌توجهی از اورانیوم را برای ایران باقی می‌گذاشت.

بر خلاف پیشنهاد ماه اکتبر، ایران [در این توافق جدید] مالکیت اورانیومی را که از کشور خارج می‌کرد در اختیار داشت و حق داشت، هر زمانی [که بخواهد] آن را دوباره وارد کند. با این حال، نگران‌کننده‌ترین موضوع این بود که ایران همچنان اعلام می‌کرد که حق غنی‌سازی اورانیوم را تا درصدهای بالاتر دارد. در توافقنامه جدید هم هیچ چیزی جلوی آن‌ها را نمی‌گرفت، یا حتی نشان نمی‌داد که این موضوع با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و یا ۱+۵ مطرح می‌شود.

به طور خلاصه، این توافقنامه، نیاز ایران در دستیابی به میله‌های سوخت برای رآکتورهای تحقیقاتی را برطرف می‌کرد، اما ذره‌ای از نگرانی‌های جهان در مورد برنامه غیرقانونی سلاح‌های این کشور، کم نمی‌کرد. با توجه به زمان‌بندی این توافقنامه، من مطمئن بودم این کار، اقدام ایران برای از مسیر خارج کردن تلاش‌های ما در جهت اعمال تحریم‌ها در سازمان ملل است... و احتمال زیادی هم داشت که در این کار موفق شوند.

بخش چهارم

از همان زمانی که معامله اکتبر ۲۰۰۹ شکست خورد، ترکیه و برزیل در مورد بازبینی در آن سر و صدا به راه انداختند. هر دو کشور کرسی چرخشی در شورای امنیت سازمان ملل داشتند و مشتاق بودند که نفوذ خود را در صحنه جهانی افزایش دهند. این‌ها نمونه کاملی از "قدرت‌های در حال ظهور" بودند که رشد سریع اقتصادی، به جاه‌طلبی‌های بزرگ‌شان برای نفوذ منطقه‌ای و جهانی دامن می‌زد. اتفاقاً هر دو کشور، رهبرانی با اعتماد به نفس داشتند: "رجب طیب اردوغان" در ترکیه و "لوئیز ایناسیو لولا دا سیلوا" در برزیل، که هر دو خود را مرد عمل و قادر به تغییر تاریخ بنا به اراده خود می‌دانستند. وقتی تمرکز خود را روی یافتن یک راه‌حل درباره مسئله ایران گذاشتند، دیگر چیزی نمی‌توانست آن‌ها را از تلاش در این زمینه منصرف کند، حتی اگر نتیجه‌ای بی‌فایده (و یا حتی معکوس) می‌گرفتند.

آمریکا و دیگر اعضای دائم شورای امنیت با احتیاط به تلاش‌های اولیه برزیل و ترکیه واکنش نشان می‌دادند. نگران بودیم که ایران پس از آن همه دورویی، ممکن است از نیت خوب برزیل و ترکیه برای محافظت از برنامه هسته‌ای خود و تضعیف اجماع در حال رشد بین‌المللی علیه این برنامه بهره‌برداری کند. نگرانی‌های ما وقتی تشدید شد که دیدیم ایرانی‌ها به هیچ وجه قصد توقف فعالیت‌های غنی‌سازی خود را ندارند و پیشنهاد داده‌اند که اورانیوم خود را در محموله‌های کوچک از کشور خارج کنند، نه در یک محموله بزرگ و به شکلی که در ابتدا پیش‌بینی شده بود. این یعنی به‌رغم گذشت زمان، هرگز دستشان از مواد هسته‌ای کافی برای ساخت یک بمب خالی نمی‌شد.

اوایل ماه مارس سال ۲۰۱۰، با "سیلوا" در "برازیلیا" [پایتخت برزیل] ملاقات کردم. به او توضیح دادم چرا این [معامله] می‌تواند نتیجه بدی [داشته] باشد و سعی کردم او را از دنبال کردن این راه‌حل منصرف کنم، اما "لولا" قبول نمی‌کرد. او نظر من را در مورد این‌که ایران صرفاً دارد برای به دست آوردن زمان، بازی می‌کند، رد می‌کرد. در طول سفرم، علناً توضیح دادم:"درهای مذاکره باز است. ما هرگز آن‌ها را نبسته‌ایم. با این حال، هیچ‌کس را، حتی در دوردست‌ها، نمی‌بینیم که به سوی مذاکره بیاید... ایرانی را می‌بینیم که به طرف برزیل می‌دود، ایرانی را می‌بینیم که به طرف ترکیه می‌دود، ایرانی را می‌بینیم که به طرف چین می‌دود و چیزهای مختلفی به افراد مختلف می‌گوید تا از تحریم‌های بین‌المللی جلوگیری کند."

اوباما به دنبال اقدامات من، در ماه آوریل نامه‌ای به "لولا" نوشت و بر نگرانی‌های ما تأکید کرد: "به نظر می‌رسد ایران نوعی استراتژی را دنبال می‌کند که طراحی شده است تا تصور انعطاف‌پذیری را ایجاد کند، بدون موافقت با اقداماتی که بتواند به ایجاد اعتماد متقابل و اطمینان منجر شود." وی همین پیام را به اردوغان در ترکیه نیز منتقل کرد. در همین حال، آن‌چه به استدلال ما اعتبار می‌بخشید، تعهد ایران به ادامه غنی‌سازی اورانیوم بود. به نظر می‌رسید تنها هدف آن‌ها از مسیر خارج کردن انگیزه [اعمال] تحریم‌ها در سازمان ملل متحد بود.



دیدار بی‌نتیجه کلینتون با "سیلوا" رئیس‌جمهور برزیل درباره قطعنامه تحریم‌ها

از آن‌جا که "لولا" قرار بود سفری به تهران داشته باشد، من با "سلسو آموریم" وزیر خارجه برزیل تماس گرفتم و از او خواستم [چشم باز کند و] ببیند ماهیت واقعی تلاش‌های ایران چیست: "یک رقص استادانه." اما او به نتیجه‌ای که می‌شد به دست آورد، اطمینان کامل داشت. بالأخره برافروخته شدم و گفتم: "این روند باید متوقف شود. بالأخره، یک روز حساب و کتاب [و ارزیابی نتیجه] باید وجود داشته باشد." آموریم می‌گفت ممکن است معامله با برزیل و ترکیه در مقایسه با آمریکا برای ایرانی‌ها آسان‌تر باشد. من شک داشتم نتیجه مثبتی بتواند از این دیدار [رئیس‌جمهور برزیل از ایران] حاصل شود و نگران بودم که این سفر در زمانی شدیداً خطرناک اتفاق می‌افتد. ما بالأخره به توافق با چینی‌ها و روس‌ها درباره متن قطعنامه تحریم‌های جدید در سازمان ملل نزدیک شده بودیم. نه مسکو و نه پکن در مورد روند [تصویب قطعنامه] مشتاق نبودند، و حس می‌کردم اگر فرصتی برای "پیچاندن" و دادن زمان بیش‌تر به ایران ببینند، در یک چشم به هم زدن، آن را غنیمت می‌شمرند.



"سیلوا" در دفتر ریاست‌جمهوری آمریکا با اوباما دیدار می‌کند

اولین نگرانی من، وقتی خبردار شدم "لولا"، اردوغان و احمدی‌نژاد به توافق رسیده‌اند، همین بود. اگر اندکی هم شک [در دلم] وجود داشت [که نگرانی‌ام بی‌مورد است]، آموریم در یک کنفرانس مطبوعاتی، [نگرانی من را] تأیید کرد: "این طرح، مسیری برای گفت‌وگو است و هر زمینه‌ای را برای تحریم‌ها از بین می‌برد."

پس از این ماجرا که با هم صحبت کردیم، وزرای خارجه برزیل و ترکیه هر دو سعی کردند نقاط مثبت معامله را به من بگویند. درباره هجده ساعت مذاکرات سخت خود گزارش دادند و سعی کردند من را متقاعد کنند که موفق شده‌اند. به نظرم، تعجب می‌کردند که پیروزی‌شان با چنین شک و تردیدی روبه‌رو شده بود. با این حال، من می‌خواستم از ایران "عمل" ببینم، نه حرف‌های بیش‌تر. به آموریم گفتم: "ما یک ضرب‌المثلی داریم: حلوای تنترانی، تا نخوری ندانی." آموریم جواب داد: "من با شما موافقم که طعم حلوا مهم است، اما باید زمان برای آوردن قاشق و امتحان کردن وجود داشته باشد." و من پاسخ دادم: "این حلوا، الآن بیش از یک سال است که پخته شده است!"

اکنون مسئله اضطراری این بود که آیا می‌توانیم قطعنامه تحریم‌ها را در برابر این حرکت حساب‌شده سرپا نگه داریم یا نه. ما در اصل [تصویب قطعنامه تحریم‌ها] با چین و روسیه توافق کرده بودیم، و من در اولین فرصت پس از کنفرانس مطبوعاتی در تهران، با عجله این موضوع را اعلام کردم. با این وجود، تا زمانی که رأی‌های واقعی در نیویورک داده نمی‌شد، هیچ چیزی قطعی نبود. هنگامی که پکن در بیانیه‌ای محتاطانه، از توافق برزیل و ترکیه [با ایران] استقبال کرد، من می‌توانستم حس کنم که زمین [بازی] در حال عوض شدن است. خوشبختانه قرار بود چند روز دیگر برای مذاکرات سطح بالا با مقامات چین، به این کشور پرواز کنم. ایران، در کنار کره شمالی و دریای "چین جنوبی"، در صدر دستور کار قرار داشت.

دور میز یک شام طولانی با "دای بینگوئو" [مشاور دولت چین] در مهمان‌خانه "دیائویوتای" مفصلاً درباره مسئله صحبت کردیم. اعتراضات‌مان به پیشنهاد برزیل و ترکیه را یکی‌یکی ذکر کردم و سابقه طولانی ایران در توافق‌های فریب‌کاری، از جمله درباره [تأسیسات] قم به دای یادآوری کردم. گفتم که وقتش رسیده هرگونه مسئله باقیمانده درباره متن قطعنامه تحریم‌ها را حل و فصل کنیم. طبق معمول، "دای" غرق در فکر، اما راسخ بود. چشمانش، هم به سابقه تاریخی [روابط با ایران] بود و هم به نتیجه نهایی [تصویب قطعنامه]. چین با این مسئله که جامعه بین‌المللی، جز در موارد فاحش، به کشورها مجازات تحمیل کند، راحت نبود و قطعاً نمی‌خواست هیچ‌یک از منافع تجاری خود را به خاطر تحریم‌ها در معرض تهدید قرار دهد. تلاش‌های یک سال پیش ما، زمانی که به دنبال اعمال تحریم‌های سخت‌تر علیه کره شمالی بودیم، این بی‌میلی را بیش‌تر کرده بود. بنابراین در واقع داشتیم از آن‌ها می‌خواستیم به فاصله یک سال، دو بار خلاف میلشان عمل کنند.

به دای یادآوری کردم که هدف اصلی چین در خاورمیانه، ثبات است که جریان ثابت نفت را تضمین می‌کند. اگر تلاش ما برای [تصویب] تحریم‌ها در سازمان ملل شکست می‌خورد، پتانسیل رویارویی نظامی همچنان سر جای خود باقی می‌ماند. این مسئله می‌توانست قیمت نفت را بالا ببرد و اقتصاد جهانی را ویران کند. از سوی دیگر، اگر چین تصمیم می‌گرفت روابط تجاری خود را با ایران کاهش دهد، ما می‌توانستیم به این کشور کمک کنیم منابع دیگری برای تأمین انرژی پیدا کند. نهایتاً با صراحت حرفم را زدم. به "دای" گفتم: "این موضوع برای ما مهم است. اگر می‌خواهیم یک رابطه همکاری برقرار کنیم، همان‌طور که اوباما و "هو" [رئیس‌جمهور چین] متعهد شده‌اند، چین باید در شورای امنیت با ما همراه باشد.



کلینتون با "دای بینگوئو" مشاور دولت چین دیدار می‌کند

احساس می‌کردم آن شب روند [تصویب قطعنامه] را به مسیر خود بازگردانده‌ام. این تصورم طی گفتگوهای روزهای بعد با "هو" رئیس‌جمهور و "ون" نخست‌وزیر چین بیش‌تر تقویت شد. حرکت به سوی تحریم‌های جدید می‌توانست ادامه پیدا کند. بعد از جلسات خود در پکن، اعلام کردم: "ما از همکاری ایجاد شده خوشحال هستیم. ۵+۱ به اجماع رسیده است." تنها نهایی کردن "متن مبهم" قطعنامه باقی مانده بود. "نظر جامعه جهانی این است که توافقنامه هفته پیش که در تهران و میان ایران، برزیل و ترکیه حاصل شد، صرفاً به این خاطر بود که شورای امنیت در آستانه انتشار متن قطعنامه‌ای قرار داشت که ما هفته‌هاست درباره آن مذاکره می‌کنیم. [این توافقنامه] یک شگرد واضح [و نخ‌نما] برای جلوگیری از اقدام شورای امنیت بود."

رأی‌گیری نیویورک قرار شد ژوئن ۹ انجام شود. سوزان رایس و تیمش هنوز درباره لیست نهایی شرکت‌ها و بانک‌های ایرانی که تحریم می‌شدند، با چینی‌ها یکی به دو می‌کردند. ما هم تلاش‌های نهایی خود را می‌کردیم تا تعداد بیش‌تری از اعضای غیردائم شورای امنیت را با خود همراه کنیم. حداقل می‌خواستیم شاهد رأی ممتنع آن‌ها باشیم، نه رأی منفی.

همزمان با این تحولات، من باید در نشست "سازمان کشورهای آمریکایی" در شهر "لیما" پایتخت کشور "پرو" شرکت می‌کردم. این سفر اتفاقاً حاشیه‌ای مثبت داشت. "ژانگ یسوئی" سفیر چین در آمریکا هم برای شرکت در نشست به "لیما" آمده بود. او را به صرف یک نوشیدنی به هتلم دعوت کردم. امیدوار بودم بتوانیم موضوع لیست تحریم‌ها را یک بار برای همیشه حل و فصل کنیم. هتل "جی‌دابلیو ماریوت" در لیما، بر فراز صخره‌های "کاستا ورد" واقع شده و منظره حیرت‌انگیزی از اقیانوس آرام دارد.

هنگامی که سفیر "ژانگ" وارد شد، او را به یک میز آرامی در میخانه هدایت کردم، جایی که بتوانیم صحبت کنیم. من در این مدت با اعضای هیئت مطبوعات وزارت خارجه [آمریکا] دیدار کرده بودم که داشتند از "پیسکو ساورز" مشروب محبوب محلی (مخلوطی از مشروب پرویی با آبلیمو، سفیده تخم‌مرغ، و نوشیدنی تلخ) لذت می‌برند. بسیاری از خبرنگاران این هیأت، هنوز در میخانه بودند. روحشان هم خبر نداشت که مذاکرات [من با "ژانگ"] درست کنار گوششان در حال انجام است.



"ژانگ یسوئی" سفیر چین در آمریکا

در میانه مذاکرات "مارک لندلر" خبرنگار هیجانی نیویورک‌تایمز به میز ما نزدیک شد و در حالی که دو "پیسکو ساورز" در دست داشت گفت: "چه کسی می‌گوید دیپلماسی نمی‌تواند، هم مؤثر باشد و هم لذت‌بخش؟" من لبخند زدم و حرف او را تأیید کردم. ژانگ هم مؤدبانه همین کار را کرد. [من و ژانگ] همان‌جا، با کوکتل‌های پرویی، به توافق نهایی درباره لیست تحریم‌ها رسیدیم. شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ۱۹۲۹ [تحریم‌ها] را با رأی ۱۲ به ۲ تصویب کرد. این قطعنامه دقیق‌ترین [و شدیدترین] تحریم‌های تاریخ را علیه ایران تصویب کرد و سپاه پاسداران، فروش تسلیحات و تعاملات مالی را هدف گرفت.

بخش پنجم

تنها ترکیه و برزیل که به خاطر مانور دیپلماتیک شکست‌خورده خود ناراضی بودند، به قطعنامه ۱۹۲۹ رأی منفی دادند. لبنان با وساطت من، "بایدن" معاون رئیس‌جمهور، و "ری لاهود" وزیر حمل‌ونقل و از آمریکایی-لبنانی‌های برجسته، در آخرین لحظات رأی ممتنع داد. چند ساعت قبل، از کلمبیا با "میشل سلیمان" رئیس‌جمهور لبنان، تماس گرفتم و به او اصرار کردم که رأی منفی ندهد، کاری که بر اساس نیازهای سیاسی خود را در داخل کشور تمایل داشت انجام بدهد. می‌دانستم با تصمیم‌های دشواری مواجه است و نهایتاً از رأی ممتنع لبنان خوشحال شدم.

قطعنامه از یک قطعنامه بی‌نقص فاصله زیادی داشت. اجماع با روسیه و چین نیازمند دادن امتیازهایی بود، اما من به آن‌چه به دست آورده بودیم افتخار می‌کردم. ایران در طول سال‌های ریاست‌جمهوری بوش توانسته بود قدرت‌های بزرگ جهان را مقابل یک‌دیگر به بازی بگیرد و موفق شده بود از تحریم‌های جدی بین‌المللی به خاطر رفتارهای بدش، اجتناب کند. دولت اوباما این وضعیت را تغییر داد.

به‌رغم موفقیت‌مان، می‌دانستم این فقط آغاز راه است. قطعنامه سازمان ملل راه را برای تحریم‌های یک‌جانبه بیش‌تر و بسیار سخت‌تر توسط آمریکا و دیگر کشورها باز کرد. ما در طول این فرایند با رهبران کنگره هماهنگ کرده بودیم و کنگره به زودی قانونی تصویب می‌کرد که ضربه سخت‌تری به اقتصاد ایران می‌زد. من همچنین با شرکای اروپایی‌مان هم در مورد گام‌های جدیدی که باید بردارند گفتگو می‌کردم.

در عین این‌که فشار [علیه ایران] را افزایش می‌دادیم، پیشنهاد "تعامل" را هم روی میز نگه داشته بودیم. دسامبر سال ۲۰۱۰، برای کنفرانسی درباره امنیت در خلیج فارس به بحرین سفر کردم. می‌دانستیم یک هیئت از دیپلمات‌های ایرانی نیز احتمالاً در این کنفرانس شرکت می‌کند. با وجود برخوردهای کوتاه "ریچارد هالبروک" [فرستاده ویژه آمریکا در امور افغانستان و پاکستان] و "جیک سالیوان" [مشاور ارشد دولت در مذاکرات هسته‌ای با ایران] با مقامات ایرانی در نشست‌های قبلی، من تا آن زمان هرگز چهره به چهره با همتای ایرانی خود برخورد نداشتم. تصمیم گرفتم از این فرصت برای ارسال یک پیام استفاده کنم.



"میشل سلیمان" رئیس‌جمهور لبنان

وسط سخنرانیم طی ضیافت شام در سالن رقص "ریتز کارلتون" [صحبت‌هایم را] قطع کردم و گفتم: "اکنون می‌خواهم مستقیماً خطاب به هیأت اعزامی به این کنفرانس از دولت جمهوری اسلامی ایران صحبت کنم." سالن ساکت شد. "منوچهر متکی" وزیر امور خارجه ایران به فاصله چند صندلی از من نشسته بود. گفتم: "نزدیک به دو سال پیش، اوباما پیشنهاد صادقانه گفت‌وگو را به دولت شما ارائه داد. ما هنوز هم به این پیشنهاد متعهد هستیم. شما حق [برخورداری از] یک برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای را دارید، اما همراه این حق، یک مسئولیت معقول هم می‌آید: این‌که از پیمانی تبعیت کنید که زیرش را امضا کرده‌اید، و نگرانی‌های جهان در مورد فعالیت‌های هسته‌ای خود را به طور کامل رفع کنید. ما به شما اصرار می‌کنیم که این گزینه را انتخاب کنید، به خاطر مردم‌تان، به خاطر منافع‌تان، و به خاطر امنیت مشترک ما."

وقتی ضیافت شام تمام شد و همه در حالی که متفرق می‌شدند، با هم‌دست می‌دادند، من خطاب به متکی صدا کردم: "سلام، آقای وزیر!" او زیر لب چیزی به زبان فارسی گفت و رویش را آن طرف کرد و رفت. چند دقیقه بعد، دوباره با یک‌دیگر برخورد کردیم، این بار خارج از ساختمان، در پارکینگ. بار دیگر دوستانه او را صدا زدم. باز هم حاضر نشد پاسخم را بدهد. من پیش خودم لبخند زدم. اوباما در اولین سخنرانی مراسم تحلیف خود، به ایران و دیگر کشورهای منفور و منزوی در جهان گفته بود که ما "دستمان را دراز می‌کنید، اگر شما هم مایل باشید مشت خود را باز کنید." متکی به من نشان داد که این کار چه اندازه سخت است. البته اگر انصاف بدهیم، همین چند وقت پیش بود که ما با موفقیت در سراسر جهان کمپینی را برای اعمال تحریم‌های فلج‌کننده علیه کشور او به راه انداخته بودیم. تعامل و فشار. هویج و چماق. ماهیت دیپلماسی همین بود و ما درگیر یک بازی طولانی بودیم.

***

[آن‌چه تا این‌جا گفتیم] زمینه‌ای شد تا "سلطان" عمان، ژانویه ۲۰۱۱ آن پیشنهاد مذاکرات مخفی و مستقیم با ایران را به من بدهد. روند پیگیری "تعامل" از طریق ۵+۱ متوقف شده بود. میانجی‌گری کشورهای ثالث با حسن نیت هم شکست خورده بود. ایران بارها و بارها به اثبات رسانده بود که سرسخت و غیرقابل اعتماد است. با این حال، هنوز هم دلایلی وجود داشت که، با وجود این همه [سرسختی]، سلطان بتواند پیشنهاد خود را عملی کند. هر چه باشد، او همین کار را در مورد کوه‌نوردان آمریکایی زندانی شده در ایران انجام داده بود.



دیدار هیلاری کلینتون با "سلطان قابوس" پادشاه عمان

ماه ژوئیه سال ۲۰۰۹، سه جوان آمریکایی در حالی که در منطقه کوهستانی مرز بین شمال عراق و ایران پیاده‌روی می‌کردند، به اتهام جاسوسی توسط نیروهای امنیتی ایران بازداشت شدند. "جاشوا فتال"، "شین بائر"، و "سارا شورد" در میان کردهای شمال عراق زندگی و کار می‌کردند و هیچ دلیلی برای مشکوک شدن به جاسوس بودن آن‌ها وجود نداشت.

از واشنگتن غیرممکن بود بفهمیم که دقیقاً چه اتفاقی افتاده است و آیا این سه نفر از مسیر خود در نزدیکی مرز منحرف شده‌اند یا نه. اما این حادثه، به نوعی تکرار ربودن دو خبرنگار آمریکایی، تنها چند ماه قبل در نزدیکی مرز بین چین و کره شمالی بود و مشکلی فوری به حساب می‌آمد. مانند کره شمالی، ما هیچ روابط دیپلماتیکی با ایران یا سفارتی در تهران نداشتیم که کمکی به ما بکند. مجبور بودیم به سوئیسی‌ها به عنوان "حافظ منافع" رسمی‌مان در ایران تکیه کنیم، اما ایرانی‌ها در ابتدا حاضر به اعطای دسترسی کنسولی به دیپلمات‌های سوئیسی نشدند، به این معنی که هیچ‌کس اجازه دیدار با آمریکایی‌های بازداشت‌شده را نداشت، اجازه‌ای که تحت کنوانسیون وین حاکم بر روابط دیپلماتیک میان کشورها، باید داده می‌شد.

من به شکلی عمومی، آزادی کوه‌نوردها را خواستار شدم، کاری که طی ماه‌های بعد آن را تکرار کردم. از سوئیس هم برای فرستادن پیام خصوصی به ایران استفاده کردم. ما دائم با خانواده‌های پریشان کوه‌نوردها در تماس بودیم. ماه نوامبر آن‌ها را به دفتر خودم در وزارت امور خارجه دعوت کردم تا بتوانیم حضوری هم‌دیگر را ببینیم. ماه‌ها طول کشید تا سفیر سوئیس در تهران بتواند برای ملاقات با سه آمریکایی، وارد زندان بدنام اوین شود. آن‌ها را ماه‌ها بدون تفهیم اتهام رسمی و یا دسترسی به وکیل در بازداشت نگه داشته بودند. مادران کوه‌نوردها اندکی بعد از روز مادر و با کمک سوئیس، توانستند ویزای سفر به ایران دریافت کنند. قبل از این‌که آمریکا را ترک کنند، دوباره با آن‌ها دیدار کردم و دعایم را [بدرقه راهشان کردم و] با آن‌ها به تهران فرستادم. آن‌ها اجازه پیدا کردند دیدار اشک‌باری با فرزندان خود داشته باشند، اما به آن‌ها اجازه داده نشد تا فرزندانشان را به خانه برگردانند. ایران از تمام این صحنه‌ها به عنوان یک شاهکار تبلیغاتی استفاده کرد.



"کوه‌نورد"های آمریکایی در تهران با مادران خود دیدار می‌کنند

در مدتی که این مصیبت ادامه داشت، من سعی داشتم از هر کانال پشت پرده‌ای که پیدا می‌شد، ایرانی‌ها را متقاعد کنم کوه‌نوردها را آزاد کنند. از جیک سالیوان خواستم این پروژه را به عهده بگیرد. تابستان سال ۲۰۱۰ طی یک کنفرانس در کابل افغانستان، سالیوان را فرستادم تا پیامی را در مورد کوه‌نوردها به دست وزیر خارجه ایران بدهد، کاری که سال قبل در لاهه برای عده‌ای دیگر از آمریکایی‌های بازداشت‌شده انجام داده بود. با این حال، رابط کلیدی در عمان بود. یکی از مشاوران ارشد سلطان با "دنیس راس" مشاور ارشد اوباما درباره ایران تماس برقرار کرد و پیشنهاد داد تا نقش یک میانجی را بازی کند.

عمانی‌ها به حرفی که زده بودند عمل کردند. سپتامبر ۲۰۱۰، سارا شورد با قرار وثیقه از زندان آزاد شد. هنگامی که ایران را ترک کرد، من با سلطان تماس گرفتم تا از او تشکر کنم و ببینم در مورد دو کوه‌نورد دیگر چه کاری می‌شود انجام داد (به دست آوردن آزادی آن‌ها هم یک سال دیگر طول کشید). سلطان به من گفت: "ما همیشه آماده‌ایم آن‌چه را درست است در کمک [به کشورها] انجام دهیم." این حرف او طی نشست و گفتگوی ژانویه سال ۲۰۱۱ ما، هنوز هم در خاطر من بود.

آزاد کردن یک کوه‌نورد بازداشت‌شده، با تسهیل مذاکراتی حساس در مورد آینده برنامه هسته‌ای ایران تفاوت زیادی داشت، اما سلطان نشان داده بود می‌تواند نتیجه [دلخواهش] را به دست بیاورد. بنابراین با دقت به پیشنهاد او درباره یک کانال مؤثر پشت پرده گوش دادم و پرسیدم آیا می‌توانیم مطمئن شویم که طرف ایرانی مجاز به مذاکره با نیت خوب هست یا نه. هر چه باشد، در نشست ۱+۵ زمان زیادی گذاشته بودیم، اما نتیجه این بود که توافق ما درون اتاق، در تهران [به راحتی] رد شد.

سلطان نمی‌توانست قولی بدهد، اما می‌خواست امتحان کند. من موافق بودم که اگر [در این مسیر] جلو می‌رفتیم، مخفی‌کاری مطلق، ضروری بود. نمی‌خواستیم سیرک دیگری [به راه بیندازیم] و از یک طرف برای مطبوعات، ژست بگیریم و از طرف دیگر در داخل کشور تحت فشار سیاسی باشیم. حتی در بهترین شرایط، این [کانال پشت پرده] شانس زیادی برای موفقیت نداشت، اما ارزش امتحان کردن را داشت. به سلطان گفتم که با اوباما و همکارانم در واشنگتن صحبت می‌کنم، اما [از همین الآن] باید در مورد چگونه عملی کردن طرحش فکر کنیم.



اوباما برای بررسی احتمال مذاکره مخفیانه با ایران، با سلطان قابوس تماس گرفت

طی چند ماه بعد، با احتیاط جلو رفتیم. نگرانی‌های واقعی وجود داشت در این مورد که با چه کسی صحبت خواهیم کرد و طرف‌مان چه انگیزه‌ای دارد. اوباما نگران، اما علاقه‌مند بود. حتی یک بار خودش با سلطان تماس گرفت و عملی بودن برقراری این کانال دیپلماتیک را بررسی کرد.

دایره [افراد مطلع از کانال] را کوچک نگه داشتیم. "ویلیام برنز" [معاون وزارت خارجه]، سالیوان، و من با یک تیم کوچک در کاخ سفید مشغول کار بودیم که اعضایش عبارت بودند از "تام دونیلون" مشاور وقت امنیت ملی، معاون او "دنیس مک دونا"، دنیس راس تا پیش از ترک [سمتش] در نوامبر ۲۰۱۱، و "پونیت تالوار" مدیر ارشد امنیت ملی در امور ایران، عراق، و کشورهای خلیج [فارس]. عمانی‌ها با ما پیام‌هایی مبادله می‌کردند در مورد این‌که مذاکرات چگونه ممکن است شکل بگیرد و چه نوع هیأت‌هایی اعزام خواهد شد. طبق معمول، گرفتن پاسخ‌های درست از ایرانی‌ها حتی درباره ساده‌ترین سؤالات هم دشوار بود.

بخش ششم

پاییز آن سال، اعتماد [و انگیزه] ما درباره پیگیری مذاکرات پشت پرده سلب شد، چراکه آژانس‌های قانونی و اطلاعاتی آمریکا، توطئه ایران برای ترور سفیر عربستان در واشنگتن را افشا کردند. یک تبعه ایرانی در فرودگاه نیویورک دستگیر شد و به توطئه‌ای استادانه اعتراف کرد که درست مثل سریال‌های "۲۴" یا "میهن" بود، از جمله تلاش برای جذب یک کارتل مکزیکی مواد مخدر به منظور بمب‌گذاری در رستورانی که سفیر [عربستان] معمولاً آن‌جا غذا می‌خورد. خوشبختانه مزدور مکزیکی یکی از خبرچین‌های اداره مبارزه با مواد مخدر آمریکا بود.

شواهدی داشتیم که نشان می‌داد این توطئه، توسط مقامات ارشد در [دولت] ایران طراحی، حمایت، و هدایت شده است. مدتی بعد، رئیس نیروی دریایی ایران بازارهای جهانی را ملتهب کرد. وی هشدار داده بود که [ایران] هر زمانی [که بخواهد]، می‌تواند تنگه هرمز را ببندد، که این [مسیر] بسیاری از منابع نفتی جهان را خفه می‌کرد.

اکتبر سال ۲۰۱۱ تصمیم گرفتم به "مسقط" برگردم و دیدار دیگری با سلطان ["قابوس" پادشاه عمان] داشته باشم. او هنوز هم مشتاق به آغاز مذاکرات بود و پیشنهاد کرد پیشاپیش یک تیم به عمان اعزام کنیم تا حضوراً درباره مسائل لجستیکی بحث کنند، چرا که روند ارسال پیام [میان دولت‌های ایران و آمریکا] خوب پیش نمی‌رفت. من موافقت کردم [و گفتم این کار را می‌کنیم] به شرط آن‌که ایرانی‌ها جدی باشند و سلطان بتواند به ما اطمینان دهد که [تیم مذاکره‌کننده ایران] به نمایندگی از رهبر [این کشور] صحبت خواهند کرد. همچنین از سلطان خواستم [از طرف آمریکا] در مورد تنگه هرمز هشدار شدیدی به ایرانی‌ها بدهد.

پس از این گفتگوها، برنامه‌ریزی‌های مخفی را شروع کردیم [و قرار شد] تا "جیک سالیوان" [مشاور ارشد دولت در مذاکرات هسته‌ای با ایران] و "پونیت تالوار" [مدیر ارشد امنیت ملی در امور ایران، عراق، و کشورهای خلیج فارس] و یک تیم کوچک را برای شروع مذاکرات بفرستیم. سناتور "جان کری" با یکی از عمانی‌های نزدیک به سلطان صحبت می‌کرد و ما را در جریان اتفاقات قرار می‌داد.

سالیوان باتجربه‌ترین دیپلمات وزارت خارجه نبود که می‌توانستم برای اولین و حساس‌ترین دیدار با ایرانی‌ها انتخاب کنم، اما محتاط بود و من به او اعتماد مطلق داشتم. حضور او، این پیام قوی را مخابره می‌کرد که من شخصاً روی این فرایند سرمایه‌گذاری کرده‌ام. اوایل ژوئیه ۲۰۱۲ سالیوان بی سر و صدا، یکی از سفرهایش همراه با من به پاریس را نیمه‌کاره رها کرد و با هواپیمای دیگری راهی مسقط شد. مقصد او آن‌قدر محرمانه باقی ماند که اعضای دیگر تیم همراه من و همکارانی که تمام روز چه داخل کشور و چه در سفر، با او کار می‌کردند، تصورشان این بود که یک موقعیت اورژانسی خانوادگی برایش پیش آمده، و نگران او بودند. تقریباً هیچ‌کس تا بیش از یک سال بعد، زمانی که خبر این دیدارها در مطبوعات منتشر شد، از مأموریت واقعی او در آن زمان خبردار نشد. سالیوان و تالوار پس از آن‌که به عمان رسیدند، روی مبلی در یکی از سوئیت‌های خالی سفارت [آمریکا در عمان] خوابیدند.



"جیک سالیوان" از طرف هیلاری کلینتون مأمور مذاکره مخفی با ایران شد

تیم ایرانی با یک سری خواسته‌ها و پیش‌شرط‌هایی [به عمان] آمد که هیچ‌کدام قابل قبول نبود. آن‌ها آمده بودند، که به خودی خود واقعیت داشت، اما واضح بود که مصمم نیستند، موضوعی که شاید منعکس‌کننده دوگانگی و اختلاف‌نظر در رهبری کشور در تهران بود. سالیوان گزارش داد که به تصور او، ایرانی‌ها هنوز آماده تعامل جدی نبودند. توافق کردیم که کانال مذاکرات را همچنان باز بگذاریم و صبر کنیم تا ببینیم آیا شرایط بهتر می‌شود یا نه.

در طول این دوره، حتی زمانی که کانال مخفی را پیگیری می‌کردیم، همزمان دائماً برای افزایش فشارهای بین‌المللی علیه حکومت ایران و مقابله با جاه‌طلبی‌های تجاوزگرانه آن، کار می‌کردیم. یکی از اولویت‌هایمان گسترش همکاری‌های نظامی در خلیج [فارس] و استقرار منابع نظامی جدید در سراسر منطقه برای اطمینان دادن به شرکایمان و جلوگیری از تجاوزگری ایران بود. [در تمام این مدت] هماهنگی کامل و مداوم با اسرائیل داشتیم و گام‌های بی‌سابقه‌ای برای حفظ برتری نظامی اسرائیل مقابل هر رقیب احتمالی برداشتیم. از "اندرو شاپیرو" دستیار قدیمی‌ام در سنا، و معاون وقت سیاسی-نظامی وزیر خارجه خواستم کمک کند تا مطمئن شویم اسرائیل به سیستم‌های تسلیحاتی بسیار پیشرفته مانند جنگنده‌های اف-۳۵ "حمله مشترک" مجهز است.

ما با اسرائیل در زمینه طراحی و ساخت یک شبکه چند لایه پدافند هوایی همکاری کردیم که شامل نسل‌های ارتقایافته موشک‌های "پاتریوت" (که اولین بار در جنگ سال ۱۹۹۱ خلیج [فارس] استفاده شده بود)، رادارهای جدید و پیشرفته هشدار سریع، آتشبارهای ضدراکت موسوم به "گنبد آهنین"، سایر سیستم‌های محافظت در برابر موشک‌های بالستیک موسوم به "فلاخن داوود" [یا "عصای جادویی"] و [موشک‌های] "رهگیر پیکان-۳" می‌شد. گنبد آهنین طی درگیری اواخر سال ۲۰۱۲ با حماس در غزه ثابت کرد در حفاظت از خانه‌ها و مردم اسرائیل مؤثر است.

خود من هم ساعت‌ها با بنیامین نتانیاهو نخست‌وزیر اسرائیل در مورد استراتژی "دو مسیره"مان بحث و تلاش کردم او را متقاعد کنم که تحریم‌ها می‌تواند مؤثر باشد. ما توافق کردیم که یک تهدید معتبر نظامی [علیه ایران] مهم است، به همین دلیل هم اوباما و من بارها و بارها گفتیم: "همه گزینه‌ها روی میز است." با این حال، [من و نتانیاهو] در مورد این‌که چه مقدار باید در انظار عمومی [با ایران] ارتباط داشته باشیم، اختلاف‌نظر داشتیم. من به او گفتم که اوباما وقتی گفت که به ایران اجازه نخواهد داد بمب هسته‌ای به دست بیاورد، کاملاً جدی بود و [تأکید کردم] که سیاست ما، سیاست "مهار" نیست. سیاست مهار مقابل اتحاد جماهیر شوروی کار کرده بود، اما با توجه به رابطه ایران با تروریسم و ناآرامی‌ها در منطقه، ما هم مثل اسرائیلی‌ها [حتی یک ذره] اعتقاد نداشتیم که ایران مجهز به سلاح اتمی، قابل قبول یا قابل مهار است. بنابراین همه گزینه‌ها واقعاً روی میز بود، از جمله [استفاده از] نیروی نظامی.



دیدار هیلاری کلینتون با "بنیامین نتانیاهو"

دولت اوباما علاوه بر همکاری با اسرائیل، حضور دریایی و هوایی خودمان در خلیج فارس را هم افزایش داد و روابط‌مان را با پادشاهی‌های خلیج [فارس] عمیق‌تر کرد، که [وضعیت] ایران را با نگرانی شدید مشاهده می‌کردند. من در زمینه گفت‌وگوهای امنیتی اختصاصی و ادامه‌دار، با شورای همکاری خلیج [فارس] همکاری می‌کردم. تمرینات مشترک نظامی نیز با اعضای این شورا انجام می‌دادیم. متقاعد کردن ترکیه به میزبانی از یک تأسیسات بزرگ راداری به ما کمک کرد تا یک سیستم جدید دفاع موشکی هم احداث کنیم که متحدان ما در اروپا را مقابل حمله احتمالی ایران محافظت می‌کرد.

در عین این‌که تجهیزات دفاعی خود را تقویت می‌کردیم، از حمله هم غافل نشده بودیم و فشارها علیه ایران را افزایش می‌دادیم، به امید آن‌که محاسبات رهبران این کشور را تغییر دهیم. دولت اوباما و کنگره از طریق قوانین و اقدامات اجرایی، با یکدیگر همکاری می‌کردند تا تحریم‌های شدیدتر و سخت‌تری را اعمال کنند، که همه بر اساس اقدامات اولیه در شورای امنیت بود که تابستان سال ۲۰۱۰ تصویب شد.

هدف ما این بود که آن‌قدر فشار مالی به رهبران ایران، از جمله علیه سوداگری‌های تجاری و رو به رشد ارتش این کشور، وارد کنیم تا هیچ راهی نداشته باشند، جز این‌که با یک پیشنهاد جدی به میز مذاکره برگردند. ما صنعت نفت، بانک‌ها، و برنامه‌های تسلیحاتی ایران را هدف گرفتیم. همچنین شرکت‌های بیمه، خطوط حمل و نقل، معامله‌گران انرژی، مؤسسات مالی، و بسیاری از بازیگران دیگر را [در لیست تحریم‌ها] نام‌نویسی می‌کردیم تا [سهم] ایران را از تجارت جهانی قطع کنیم. من بیش‌تر از هر کار دیگری، خودم را موظف کرده بودم که مصرف‌کنندگان اصلی نفت ایران را متقاعد کنم تا منابع خود را متنوع کنند و نفت کم‌تری از تهران بخرند. با هر کشور جدیدی که [با پیشنهاد من] موافقت می‌کرد، خزانه ایران ضربه بزرگی می‌خورد. رگ حیاتی ایران، نفت آن بود. این کشور سومین صادرکننده بزرگ نفت خام در جهان بود، صادراتی که ارز به شدت مورد نیاز ایران را تأمین می‌کرد. بنابراین ما هر چه می‌توانستیم کردیم تا تجارت را، به خصوص در زمینه نفت، برای ایران دشوار کنیم.

اروپایی‌ها در این مسیر، شرکای ضروری ما بودند و زمانی که همه ۲۷ عضو اتحادیه اروپا توافق کردند نفت ایران را تحریم کامل کنند، یک ضربه بزرگ [به درآمدهای دولت ایران وارد] شد. "رابرت آینهورن" [مشاور وزارت خارجه و] کارشناسی که به ایجاد "طرح اکتبر ۲۰۰۹ برای مبادله [میله‌های سوختی] رآکتور تحقیقاتی تهران" کمک کرده بود، با "دیوید کوهن" معاون وزیر خزانه‌داری برای پیدا کردن خلاقانه‌ترین و مؤثرترین راه‌های اجرای تحریم‌های جدید همکاری می‌کردند. مسدود کردن دارایی‌های بانک‌های ایرانی خرید بیمه در بازار بین‌المللی را برای تانکرهای ایرانی غیرممکن، و دسترسی آن‌ها به شبکه‌های مالی جهانی را قطع می‌کرد. یک حمله همه‌جانبه بود.



"رابرت آینهورن" یکی از طراحان تحریم‌های آمریکا علیه ایران بود

تحت یک قانون جدید که دسامبر ۲۰۱۱ توسط اوباما امضا شد، کشورهای دیگر یا باید هر شش ماه یک بار نشان می‌دادند مصرف نفت ایران را به طور مؤثری کاهش داده‌اند، یا در غیر این صورت خودشان تحریم می‌شدند. من برای عملی کردن این قانون به اداره تازه‌تأسیس "منابع انرژی" به ریاست "کارلوس پاسکال" متوسل شدم. هرجا ایران سعی می‌کرد نفت بفروشد، تیم ما هم آن‌جا حضور داشت، منابع جایگزین معرفی می‌کرد و خطرات مالی معامله با یک [کشور] منفور در جهان را توضیح می‌داد. مشتریان عمده ایران با انتخاب‌های دشوار و عواقب اقتصادی قابل‌توجهی مواجه می‌شدند. خوشبختانه بسیاری از آن‌ها دور اندیشی نشان دادند و از فرصت تنوع بخشیدن به سبد انرژی خود، استقبال کردند.

ما به همین اندازه در مکان‌هایی مانند آنگولا، نیجریه، سودان جنوبی، و خلیج فارس هم فعال بودیم و رقبای ایران را به پمپاژ و فروش بیش‌تر نفت تشویق می‌کردیم تا بازار را متعادل نگه داریم و از تغییرات مخرب قیمت [نفت] جلوگیری کنیم. صنعت نفت "طغیان‌گر" عراق، که مدت‌ها یکی از اولویت‌های آمریکا بود، ثابت کرد که بی‌نهایت ارزشمند است. با این حال، مهم‌ترین منابع جدید [نفت]، از حیاط خلوت خودمان تأمین شد. با افزایش چشم‌گیر حجم تولید نفت و گاز در داخل آمریکا، به لطف فناوری‌ها و اکتشافات جدید، واردات انرژی ما کاهش یافت. این موضوع، فشار را از بازار جهانی برداشت و راه را برای خارج کردن ایران [از جمع صادرکننده‌ها] هموار می‌کرد، چون کشورهای دیگر می‌توانستند روی نفتی حساب کنند که آمریکا دیگر نیازی به آن نداشت.

بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان نفت ایران و کشورهایی که متقاعد کردنشان به بستن شیر [واارادت نفت از ایران] بیش از همه سخت بود، در آسیا قرار داشتند. چین و هند، به طور ویژه، برای رفع نیازهای رو به افزایش خود در زمینه انرژی، به نفت ایران وابسته بودند. اقتصادهای پیشرفته کره جنوبی و ژاپن نیز به شدت وابسته به واردات نفت بودند. ژاپن به دلیل بحران‌های به وجود آمده در نیروگاه هسته‌ای فوکوشیما و در نتیجه، توقف در [تولید] انرژی هسته‌ای، مشکلات مضاعفی در این‌باره داشت. با این حال، ژاپنی‌ها متعهد شدند مصرف نفت ایران را به میزان قابل‌توجهی کاهش دهند، که در آن شرایط، تعهد شجاعانه‌ای بود.

از طرف دیگر، هند در ابتدا درخواست‌های غرب برای کاهش وابستگی خود به نفت ایران را به شکل علنی رد می‌کرد. رهبران این کشور در گفتگوهای خصوصی، می‌گفتند، موافق هستند که صلح در خاورمیانه مهم است و می‌دانند که ۶ میلیون هندی در منطقه خلیج [فارس] زندگی و کار می‌کنند و ممکن است در مقابل بی‌ثباتی سیاسی یا اقتصادی [در منطقه] آسیب‌پذیر باشند. با این وجود، اقتصاد به سرعت در حال رشد هند در گرو تأمین مداوم انرژی بود و [هندی‌ها] نگران [و معتقد] بودند که نیازهای انرژی آن‌ها آن‌قدر بزرگ است که بدون نفت ایران، هیچ راهی برای برآورده شدن آن‌ها وجود ندارد.



دیدار هیلاری کلینتون با "مالایی کریشنا" برای گفتگو درباره تحریم نفتی ایران

یک دلیل ناگفته هم برای عدم تمایل آن‌ها وجود داشت: هند که در دوران جنگ سرد از "جنبش عدم متعهد" دفاع و پشتیبانی کرده بود و هنوز هم "استقلال استراتژیک" خود را غنیمت می‌شمرد، از این‌که دستور بگیرد چه کاری انجام دهد، متنفر بود. هرچه ما با صدای بلندتری از آن‌ها می‌خواستیم رویه خود را تغییر دهند، بیش‌تر احتمال داشت [در مسیری که بودند] پافشاری کنند.

من ماه مه سال ۲۰۱۲ به دهلی نو رفتم تا حضوراً موضع آمریکا را با آن‌ها در میان بگذارم. [به هندی‌ها] گفتم داشتن یک جبهه متحد بین‌المللی، بهترین راه برای ترغیب ایران به بازگشت به میز مذاکره، رسیدن به یک راه‌حل دیپلماتیک برای بن‌بست [هسته‌ای]، و جلوگیری از درگیری نظامی و بی‌ثبات کردن [منطقه] است. مزایای متنوع کردن منابع انرژی را [برای هندی‌ها] برشمردم و در مورد گزینه‌های بالقوه موجود در بازار برای جایگزینی ایران صحبت کردم. همچنین به آن‌ها اطمینان دادم که اگر گام‌های مثبتی بردارند، [در صحنه بین‌المللی] می‌گوییم که تصمیم خودشان بوده است، [و می‌گذاریم] هرگونه که خودشان خواستند [موضع جدیدشان را] توصیف کنند.

تنها چیزی که برای ما مهم بود، نتیجه نهایی بود، نه این‌که [بی‌دلیل] مشت به سینه خودمان بزنیم [و در صحنه جهانی با هم بحث و جدل کنیم]. این رویکرد به نظر می‌رسید نتیجه متفاوتی داشته باشد.

بخش هفتم

هنگامی که من و "مالایی کریشنا" وزیر امور خارجه هند برای صحبت با رسانه‌ها از اتاق بیرون رفتیم، مطابق انتظار، در مورد مسئله ایران از ما سؤال شد. فرصت را به کریشنا دادم تا اول او جواب بدهد. گفت: "با توجه به تقاضای رو به رشد ما [در زمینه انرژی]، طبیعی است که با هدف تأمین امنیت انرژی، منابع واردات نفت و گاز خود را متنوع کنیم... از آن‌جا که به طور خاص در مورد ایران سؤال کردید، [باید بگویم] این کشور هنوز هم یکی از منابع مهم نفت برای ما هست، اگرچه سهم ایران از واردات نفت ما در حال کاهش است، که این موضوع را همه به خوبی می‌دانند. این [کاهش واردات از ایران] نشان‌دهنده تصمیمی است که پالایشگاه‌ها بنا به ملاحظات تجاری، مالی و فنی اتخاذ می‌کنند." برای من، همین اندازه هم خوب بود. به کریشنا قول دادم "کارلوس پاسکال" [رئیس اداره تازه‌تأسیس "منابع انرژی" در آمریکا] و تیم کارشناسی او را برای کمک به تسریع این تصمیم‌های "کاملاً غیرمرتبط با ایران" به دهلی‌نو بفرستم.

تلاش‌های ما در نهایت موجب شد تا تمام مشتریان عمده [نفت] ایران، حتی بی‌میل‌ترین آن‌ها، توافق کنند که خرید نفت از ایران را کاهش دهند. نتیجه، چشم‌گیر بود. تورم در ایران بیش از ۴۰ درصد افزایش یافت، و ارزش پول این کشور به طرز چشم‌گیری کاهش یافت. صادرات نفت ایران از ۲.۵ میلیون بشکه نفت خام در روز در اوایل سال ۲۰۱۲، به حدود ۱ میلیون بشکه کاهش پیدا کرد، که منجر به از دست رفتن بیش از ۸۰ میلیارد دلار از درآمد دولت ایران شد. نفت‌کش‌های ایران بی‌کار نشسته بودند. نه بازاری برای عرضه داشتند و نه هیچ سرمایه‌گذار یا شرکت بیمه خارجی حاضر به پشتیبانی از آن‌ها می‌شد. جت‌های این کشور نیز در آشیانه‌های خود زنگ می‌زدند و ایران نمی‌توانست قطعات یدکی برای آن‌ها بگیرد. شرکت‌های بزرگ و چندملیتی مانند "شل"، "تویوتا"، و "دویچه بانک" [آلمان] پای خود را از ایران بیرون کشیدند. حتی احمدی‌نژاد هم که دائماً انکار می‌کرد تحریم‌ها اثری [بر اقتصاد ایران] داشته باشد، شروع به شکایت از "هجوم اقتصادی" کرد.

من سال‌ها در مورد "تحریم‌های فلج‌کننده" صحبت کرده بودم و بالأخره این تحریم‌ها در حال تبدیل شدن به واقعیت بود. بنیامین نتانیاهو به من گفت، آن‌قدر این عبارت را دوست دارد که آن را ابداع خودش می‌داند. من به ائتلافی که ساخته بودیم و اثربخشی تلاش‌هایمان افتخار می‌کردم، اما هیچ لذتی از سختی‌هایی نمی‌بردم که مردم ایران دچار آن شده بودند، [تنها] به این دلیل که رهبران این کشور همچنان به مخالفت با جامعه جهانی ادامه می‌دادند. ما همه تلاش‌مان را می‌کردیم تا مطمئن شویم که تحریم‌ها، مردم ایران را از غذا، دارو و سایر کالاهای بشردوستانه محروم نمی‌کند. من به دنبال فرصت‌هایی بودم تا تأکید کنم که نزاع ما با دولت ایران است، نه شهروندان این کشور. از جمله مصاحبه‌ای با برنامه "پارازیت" در شبکه فارسی‌زبان "صدای آمریکا"، معادل برنامه "دیلی شو" [در آمریکا]، کردم. مردم ایران سزاوار آینده‌ای بهتر بودند، اما این [آینده] امکان‌پذیر نبود، مگر این‌که رهبران این کشور رویه خود را تغییر می‌دادند.



مصاحبه هیلاری کلینتون با برنامه "پارازیت" بخش فارسی‌زبان "صدای آمریکا"

به‌رغم همه این‌ها، ایران همچنان سرکش بود. با توطئه‌های تروریستی جدید در سراسر جهان، از جمله بلغارستان، گرجستان و تایلند، در ارتباط بود. برای تضعیف دولت‌های همسایه و ایجاد ناآرامی در بحرین و یمن و کشورهای دیگر تلاش می‌کرد. پول و سلاح به سوریه تزریق می‌کرد تا "بشار اسد" متحدش را سرپا نگه دارد و از سرکوب وحشیانه او علیه مردم سوریه حمایت کند. در نهایت هم نیروهای آموزشی سپاه پاسداران و مبارزان حزب‌الله را برای تقویت بیش‌تر اسد [به سوریه] اعزام کرد. همزمان، برنامه هسته‌ای خود را در تناقض با قطعنامه‌های شورای امنیت ادامه می‌داد و از تعامل مبنی بر حسن نیت با ۵+۱ خودداری می‌کرد.

من و اوباما در [صحبت‌های] عمومی تأکید می‌کردیم که مسیر دیپلماسی هنوز باز است، اما تا همیشه این‌گونه نمی‌ماند. در [جلسات] خصوصی هنوز مقداری امید داشتیم که کانال عمان در نهایت منجر به پیشرفتی شود. هرچه فشار را بیش‌تر می‌کردیم و اقتصاد ایران بیش‌تر از هم می‌پاشید، تهران انگیزه بیش‌تری برای تجدیدنظر در مواضعش داشت.

***

این دقیقاً همان چیزی بود که اواخر سال ۲۰۱۲ اتفاق افتاد، زمانی که دوره من در وزارت خارجه کم‌کم به پایان خود نزدیک می‌شد. اقتصاد، جایگاه منطقه‌ای و اعتبار بین‌المللی ایران، همه به قربانگاه رفته بودند. دوره دوم احمدی‌نژاد، یک فاجعه بود. جایگاه سیاسی او در داخل کشور و ارتباط نزدیکش با رهبر [ایران] و دیگر محافظه‌کاران قدرتمند و روحانیونی که واقعاً اهرم‌های قدرت را در اختیار داشتند، از بین رفته بود. در همین حال، عمانی‌ها گفتند ایرانی‌ها بالأخره دارند خود را آماده می‌کنند تا در مذاکرات محرمانه‌ای که مدت‌ها در انتظارش بودیم، گام‌هایی به جلو بردارند. می‌خواستند یکی از معاونین وزیر امور خارجه خود را برای دیدار با "ویلیام برنز" معاون من در مسقط، اعزام کنند. ما هم موافقت کردیم.

ماه مارس سال ۲۰۱۳، چند هفته پس از آن‌که دوره من به عنوان وزیر [خارجه] به پایان رسید، ویلیام برنز و "جیک سالیوان" [مشاور ارشد دولت آمریکا در مذاکرات هسته‌ای با ایران] به عمان بازگشتند تا ببینند این راه جدید چه نتیجه‌ای می‌تواند داشته باشد. پاسخ این سؤال هنوز هم ناامیدکننده بود. به نظر می‌رسید ایرانی‌ها نمی‌دانند چه می‌خواهند بکنند. برخی از عناصر دولت این کشور به وضوح به تعامل جدی علاقه داشتند، اما دیگر نیروهای قدرتمند، مذاکره‌کنندگان را عقب نگه می‌داشتند [و محدود می‌کردند]. این بار هم تیم ما با این برداشت به کشور برگشت که زمان مناسب برای دستیابی به یک نقطه عطف، هنوز نرسیده است.



"ویلیام برنز" معاون هیلاری کلینتون

یک بار دیگر حوادث [سیاسی درون ایران] ماجرا را دستخوش تغییر کرد. بهار آن سال، ایران آماده انتخاباتی شد که قرار بود رئیس‌جمهور دیگری را جایگزین احمدی‌نژاد کند. باور این‌که چهار سال از اعتراضات گسترده در خیابان‌های تهران پس از انتخابات قبلی گذشته بود، سخت به نظر می‌رسید. حکومت در این مدت، با بی‌رحمی، مخالفان سیاسی را ناپدید و اعتراضات را سرکوب می‌کرد.

در همین راستا، مقامات [دولت ایران] تک‌تک نامزدهای انتخابات سال ۲۰۱۳ را دستچین کردند و هر کسی که به اندازه کافی محافظه‌کار و یا وفادار تلقی نمی‌شد، رد صلاحیت نمودند. حتی "علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی" از رهبران انقلاب سال ۱۹۷۹، رئیس‌جمهور سابق و یکی از روحانیون بانفوذ کشور را هم [از کاندیداتوری] منع کردند، چراکه عقیده داشتند چالشی مقابل حکومت است. هشت نامزدی که انتخاب شدند، همه روابط نزدیک با رهبر [ایران] داشتند و از اعتماد کامل حکومت برخوردار بودند. به طور خلاصه، قدرت‌های درون ایران، تا جایی که می‌شد [قوانین و نتیجه] بازی را ایمن کرده بودند.

"سعید جلیلی" مذاکره‌کننده هسته‌ای دگم ایران، انتخاب ارجح او بود و بنابراین تصور می‌شد که پیشتاز انتخابات باشد. جلیلی با شعارهای پوچ درباره "توسعه اسلامی" کمپین می‌کرد و از صحبت کردن زیاد در مورد اقتصاد رو به سقوط ایران و یا سؤال درباره سیاست خارجی فاجعه‌بار این کشور اجتناب می‌کرد. به نظر می‌رسید انتخابات برای مردم، جذابیت و هیجان اندکی دارد، که هدف حکومت [هم همین] بود.

با این حال، ناامیدی [در میان مردم] به راحتی دیده می‌شد. رسانه‌های غربی به نقل از یک صاحب‌گاراژ ۴۰ ساله ساکن منطقه‌ای در خارج از قم، شهری که تأسیسات هسته‌ای مخفی‌اش سال ۲۰۰۹ آشکار شده بود، در مورد اقتصاد گله کردند: "من عاشق اسلام هستم، اما چگونه می‌خواهیم تورم ۱۰۰ درصدی را حل کنیم؟ من به هر کسی که طرح‌های خوب [برای اقتصاد] داشته باشد، رأی می‌دهم، اما تا به حال هیچ نامزدی را ندیده‌ام که ایده‌های واضح درباره آینده داشته باشد."

روزهای آخر قبل از انتخابات بود که یک اتفاق قابل‌توجه رخ داد. در میانه [روند برگزاری] انتخابات به دقت برنامه‌ریزی‌شده حکومت، این سرخوردگی‌ها وارد فضای عمومی [کشور] شد و ناگهان اختلاف‌نظرها و شکست‌های سیاستی حکومت، مقابل تمام [مردم] کشور مورد بازخواست واقع شد. مخالفان جلیلی در یک مناظره "انفجاری" که در تلویزیون سراسری ایران پخش می‌شد، به خاطر سوء مدیریت وی در سیاست‌های هسته‌ای و عوارض وحشتناک آن برای اقتصاد کشور، بی‌رحمانه به او حمله کردند.



مناظره کاندیداهای ریاست‌جمهوری سال ۹۲

"علی‌اکبر ولایتی" وزیر خارجه سابق ایران و یکی از اصول‌گراهای شناخته‌شده، [خطاب به جلیلی] گفت: "اصول‌گرا بودن به معنای انعطاف‌ناپذیری و یک‌دندگی نیست." "محسن رضایی" فرمانده ارشد سابق سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هم آهنگ مقاومت مقابل [همه] دنیا را زیر سؤال برد: "ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم همه چیز [و همه نوع امتیاز] بگیریم، اما هیچ چیزی ندهیم. آیا به خاطر مقاومت باید مردم را گرسنه نگه داریم؟" جلیلی تلاش کرد از سیاست مانع‌تراشی خود در آخرین دور مذاکرات با ۱+۵ دفاع کند: "می‌خواستند جواهر [ما] را با آب‌نبات عوض کنند." سپس از [صحبت‌های] رهبر هم در دفاع از خود استفاده نمود، اما این کار هم موجب توقف حملات نشد.

"حسن روحانی" که خود، مذاکره‌کننده ارشد سابق ایران در موضوع هسته‌ای بود و به دلیل بحث درباره "تعامل سازنده با جهان" نزدیک‌ترین گزینه به یک کاندید میانه‌رو محسوب می‌شد، جلیلی را به خاطر اجازه دادن [و کم‌کاری درباره] تحریم‌های شورای امنیت سازمان [علیه ایران]، کوبید: "همه مشکلات ما از همین ناشی می‌شود. خوب است که سانتریفیوژهای ما بچرخد، اما به شرط آن‌که چرخ زندگی و معاش مردم هم بچرخد."

ایرانیانی که در منزل این مناظره را تماشا می‌کردند، مطمئناً شوکه شده بودند. تا آن زمان به ندرت به مردم اجازه داده شده بود تا شاهد مناظره‌ای این‌چنین باشند. مردم ایران در روز انتخابات، در ماه ژوئن سال ۲۰۱۳، در گروه‌های بسیار بزرگ پای صندوق‌های رأی رفتند و طی انتخاباتی یک‌سویه، روحانی را انتخاب کردند. این بار خبری از تلاش برای عوض کردن نتایج و یا سرقت [آرای مردم در] انتخابات نبود. مردم به خیابان‌ها ریختند و شعار دادند: "زنده باد اصلاحات."

بخش هشتم

روحانی در ماه آگوست به ریاست‌جمهوری منصوب شد و بلافاصله اظهارات آشتی‌جویانه نسبت به جامعه بین‌المللی را شروع کرد و حتی به مناسبت "روش هشانا" (سال نوی یهودی)، در صفحه توییترش آرزوهای خوبی [خطاب به یهودیان] کرد. من اکنون [پس از پایان دوره وزارت خارجه] یک شهروند عادی بودم، اما همه این‌ها را با علاقه بسیار و البته با اندازه کافی از شک و تردید دنبال می‌کردم.

رهبر [ایران] هنوز هم تمام قدرت واقعی را در اختیار داشت، به ویژه در زمینه برنامه هسته‌ای و سیاست خارجی. با این حال، اجازه انتخاب روحانی [به ریاست‌جمهوری] را داده بود و صحبت‌های او درباره یک جهت جدید [در سیاست خارجی کشور] را هم تحمل می‌کرد. حتی در برابر حملات تندروهای بی‌قرار، بی سر و صدا از رئیس‌جمهور جدید دفاع می‌نمود. همه این‌ها احتمالاً بدان معنی بود که [رهبر ایران] فهمیده بود سیاست‌های حکومت تا چه اندازه ناپایدار شده است. به‌رغم این‌ها، هنوز هیچ دلیلی وجود نداشت که باور کنیم رهبر ایران واقعاً تصمیم گرفته است رویه خود را در هیچ یک از مسائل مهمی تغییر دهد که در بطن جنگ‌طلبی ایران مقابل منطقه و بسیاری از نقاط جهان قرار دارد.

با این وجود و در پشت پرده، پس از انتخاب روحانی بحث کانال [مذاکرات مخفی به میانجی‌گری سلطان "قابوس" پادشاه] عمان، داغ‌تر شده بود. سلطان [قابوس] اولین رهبر خارجی بود که در تهران با روحانی دیدار کرد. اوباما نامه دیگری [به رهبر ایران] فرستاد و این بار پاسخ مثبتی دریافت کرد. در مسقط، "ویلیام برنز" معاون وزیر خارجه و "جیک سالیوان" که اکنون مشاور امنیت ملی "بایدن" معاون رئیس‌جمهور شده بود، ملاقات با مقامات ایرانی را از سر گرفتند. هیأت ایرانی بالأخره قدرت [و اجازه] مذاکره در بالاترین سطوح را به دست آورده بود. حفاظت کامل از محرمانه بودن [مذاکرات] بیش از هر زمان دیگری مهم بود تا اعتبار شکننده روحانی در داخل [ایران] حفظ شود.

چارچوب کلی یک معامله اولیه با سرعت نسبتاً زیادی داشت شکل می‌گرفت. ایران [طبق توافق‌ها] پیشرفت در برنامه هسته‌ای خود را متوقف می‌کرد و اجازه بازرسی‌های جدید را به مدت شش ماه می‌داد و در مقابل، تحریم‌ها اندکی کاهش می‌یافت. این کار، راه را برای مذاکرات فشرده و حل و فصل نگرانی‌های جامعه بین‌المللی و همه مسائل عمده باقی‌مانده باز می‌کرد. "وندی شرمن" معاون وزیر خارجه در امور سیاسی، مذاکره‌کننده باتجربه و اولین زنی که این سمت را در اختیار داشت، در عمان به گفتگوها پیوست و کمک کرد تا جزئیات [توافق آینده] مشخص شود.



"وندی شرمن" معاون وزیر خارجه و مذاکره‌کننده ارشد هیئت مذاکره‌کننده آمریکا

دو هیأت همچنین درباره احتمال یک دیدار تاریخی و چهره به چهره میان اوباما و روحانی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک و اواخر ماه سپتامبر بحث کردند. با این حال، در آخرین دقایق، ایرانی‌ها [خلاف وعده خود] در این نشست شرکت نکردند، که نشان می‌داد اختلاف‌نظر و سوءظن در داخل حکومت [ایران] همچنان ادامه دارد. البته همین‌طور که لیموزین روحانی او را به فرودگاه نیویورک می‌برد تا سوار هواپیمایی به مقصد کشورش شود، دو رئیس‌جمهور تلفنی با هم صحبت کردند. از سال ۱۹۷۹ تا آن زمان، اولین باری بود که چنین گفتگویی انجام می‌شد. "جان کری" جانشین من، با "جواد ظریف" وزیر جدید امور خارجه ایران ملاقات کرد و دولت [آمریکا] برگزاری جلسات توجیهی در مورد پیشرفت در مذاکرات محرمانه را برای متحدان کلیدی‌مان آغاز نمود. نتانیاهو نخست‌وزیر اسرائیل، طی سخنرانی خود در سازمان ملل متحد هشدار داد که روحانی "گرگی در لباس گوسفند" است.

در ماه اکتبر، کانال مخفی عمان کم‌کم با مذاکرات رسمی ۱+۵ در ژنو ادغام شد، مذاکراتی که وندی شرمن ریاست هیأت آمریکایی را در آن به عهده داشت. برنز و سالیوان هم [در مذاکرات ۱+۵] شرکت داشتند، اما اقدامات استادانه‌ای برای دور ماندن از چشم رسانه‌ها انجام می‌دادند، از جمله اقامت در هتلی جداگانه و ورود و خروج از درهای مخصوص خدمات. "کری" طی ماه نوامبر دو بار به ژنو رفت، به امید این‌که بتواند مذاکرات را از خط پایان رد کند. هنوز نگرانی‌های بزرگی برای حل و فصل باقی بود: آیا ایران [باید] غنی‌سازی اورانیوم را متوقف می‌کرد یا این‌که می‌شد به این کشور اجازه داد غنی‌سازی را تا سطحی بسیار پایین‌تر از سطح مورد نیاز برای ساخت بمب ادامه دهد؟

ادامه غنی‌سازی حتی در سطحی پایین، برای روحانی یک پوشش [و دستاویز] مهم سیاسی محسوب می‌شد، اما اسرائیلی‌ها و دیگران معتقد بودند چنین امتیازی، سنتی خطرناک را به جا خواهد گذاشت [و توقعات ایران را بالا خواهد برد]. مسئله دیگری هم وجود داشت: تحریم‌ها چه اندازه باید کاهش پیدا می‌کرد؟ در این‌باره هم برخی معتقد بودند نباید هیچ‌گونه عقب‌نشینی کنیم، مگر این‌که ایران گام‌هایی برگشت‌ناپذیر و قابل اثبات در جهت از بین بردن برنامه هسته‌ایش بردارد. نتانیاهو با تمسخر [و اعتراض] می‌گفت ۱+۵ دارد خود را آماده می‌کند تا "قرارداد قرن" را به راحتی در اختیار ایران بگذارد.



نتانیاهو بارها در مورد دستیابی ایران به بمب هسته‌ای هشدار داد

کری و شرمن با حمایت اوباما پیش می‌رفتند و همراه با شرکایمان موفق شدند به سازش [و گرفتن امتیاز از ایران] دست پیدا کنند. ایران موافقت کرد ذخایر اورانیوم غنای بالای خود را از بین ببرد، غنی‌سازی را تنها تا ۵ درصد (بسیار کم‌تر از غنای لازم برای سلاح) ادامه دهد، هزاران سانتریفیوژ، از جمله تمام سانتریفیوژهای نسل بعدی خود را خاموش کند، اجازه بازرسی‌های سرزده را بدهد و کار روی تأسیسات جدید، از جمله یک رآکتور پلوتونیوم، را متوقف کند. در عوض، جامعه بین‌المللی تحریم‌ها را به میزانی معادل چندین میلیارد دلار کاهش می‌داد، مبلغی که عمدتاً از دارایی‌های مسدود شده ایران تأمین می‌شد.

اوباما از کاخ سفید [جایی که مذاکرات را رصد می‌کرد]، توافق حاصله را "گام اولیه مهمی در راه یک راه‌حل جامع" توصیف کرد و سال‌ها دیپلماسی صبورانه و فشار را [به عنوان زمینه‌ساز توافق] مورد ستایش قرار داد. هنگامی که ما [من و اوباما] سال ۲۰۰۹ وارد دولت شدیم، جامعه بین‌المللی متفرق و دیپلماسی [در پرونده هسته‌ای ایران] متوقف شده بود و ایرانی‌ها بدون وقفه به سمت سلاح هسته‌ای حرکت می‌کردند. استراتژی "دو مسیره" ما مبنی بر تعامل و فشار، این مشکلات را برطرف و جهان را متحد کرد و در نهایت ایران را مجبور نمود به میز مذاکره بازگردد.

من شک داشتم که ایرانی‌ها یک توافق جامع نهایی [با ما] امضا کنند. آن‌قدر دیده بودم امیدهای کاذب [ما] نقش برآب شود که دیگر نمی‌توانستم به خودم اجازه دهم بیش از حد خوش‌بین باشم. با این حال، اکنون شاهد امیدوارکننده‌ترین تحولات طی این همه سال بودیم و ارزشش را داشت که امتحان کنیم و ببینیم چه دستاوردی ممکن است نصیبمان شود. اگرچه برای رسیدن به همین معامله اولیه، پنج سال زمان گذاشته بودیم، اما سخت‌ترین بخش کار هنوز پیش رویمان بود. همه مسائل دشواری که رابطه ایران با جامعه بین‌المللی را آلوده [و مسموم] کرده بود، هنوز حل نشده بود. حتی اگر موضوع هسته‌ای هم بعد از این همه مدت، به شکلی رضایت‌بخش و با [امضای] یک توافق قابل اجرا حل و فصل می‌شد، باز هم حمایت ایران از تروریسم و رفتار پرخاشگرانه این کشور در منطقه تهدیدی برای امنیت ملی ایالات متحده و متحدان ما محسوب می‌شد.

از این به بعد هم مقامات ایران، به خصوص رهبر [این کشور]، با انتخاب‌هایی واقعی [و تأثیرگذار] در مورد آینده مواجه هستند. در زمان انقلاب ایرانی سال ۱۹۷۹، اقتصاد ایران حدود ۴۰ درصد بزرگ‌تر از ترکیه بود. در سال ۲۰۱۴ این [نسبت] معکوس شده است. آیا برنامه هسته‌ای این کشور، ارزش نابود کردن تمدنی درخشان و فقیر کردن [و تضعیف] ملتی پرافتخار را دارد؟

اگر ایران همین فردا به سلاح هسته‌ای دست پیدا کند، آیا شغلی حتی برای یک نفر، در کشوری ایجاد می‌شود که میلیون‌ها جوان در آن بی‌کار هستند؟ آیا [سلاح هسته‌ای] یک ایرانی را به دانشگاه می‌فرستد و یا جاده‌ها و بنادری را بازسازی می‌کند که هنوز از جنگ یک نسل پیش با عراق خراب هستند؟ هنگامی که ایرانی‌ها به خارج از کشور خود نگاه می‌کنند آیا ترجیح می‌دهند مانند کره شمالی شوند یا کره جنوبی؟

به نقل از پایگاه اطلاع رسانی مشرق نیوز

تهیه و تنظیم : الف شین

http://www.mashreghnews.ir

http://alefshin.blog.ir

alefshin@chmail.ir